

# حدیث دیدارها

## دیدار در مکه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب سیزدهم

## حدیث دیدارها

### دیدار در مکه

سید مجتبی بحرینی

سرشناسه: بحرینی، مجتبی، ۱۳۲۸  
عنوان و پدیدآور: حدیث دیدارها، دیدار در مکه / سید مجتبی  
بحرینی  
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۶.  
مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.  
فروست: منیر، کتاب سیزدهم.  
شابک: 7 - 054 - 539 - 964 - 978  
یادداشت: فیپا.  
یادداشت: کتابنامه: ص ۱۰۱ - ۹۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. رؤیت.  
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. احادیث.  
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. داستان.  
رده‌بندی کنگره: ۴ ح ۲۶ ب / ۴ / ۲۲۴ BP  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۶۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۶۲۰۸۶



شابک 7 - 054 - 539 - 964 - 978 978 - 964 - 539 - 054 - 7 ۹۷۸\_۹۶۴\_۵۳۹\_۰۵۴\_۷

## حیث دیدارها، دیدار در مکه

سید مجتبی بحرینی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروف نگاری و صفحه‌آرایی: حروفچینی مشق

طراح جلد: رز گرافیک

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۶

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: پدیده گوتنبرگ

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: [info@monir.com](mailto:info@monir.com)

خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۴)  
(۰۹۳۵) ۷۵۲۱۸۳۶

دیگر مراکز پخش: نشر نیک‌معارف: ۶۶۹۵۰۰۱۰ \* نشر آفاق: ۲۲۸۴۷۰۳۵

نشر رایحه: ۸۸۹۷۶۱۹۸ \* نمایشگاه کتاب اعراف: ۲۲۲۰۸۵۲۹ \* پخش آینه: ۳۳۹۳۰۴۹۶

مرکز پخش مشهد: ۷۲۶۲۵۵۶ \* ۲۲۵۷۲۵۷

۹۵۰ تومان

ای مشرقی یک لحظه از آن مشرق رویت  
بر ما نظری کن چو غبار سر کویت  
سبزینه به یمن تو بود دامن صحرا  
تا ابر برد کام ز سرچشمه جویت  
یک جرعه به آسودگی از می نچشیدیم  
این خیل خماران به تمنای سبویت  
گردون به پریشانی موی تو برآشفت  
این پنجه دست تو و آن شانه مویت  
تو کعبه آدینه عشاق جهانی  
هر جا که روی قبله دلها همه سویت  
جان رفته و دل مانده به امید نگاهی  
دل گشته چو «آشفته» آن روی نکویت

آدینه‌ها بی تو ۱۵

يا غائباً مثاله عيانه  
إنهض على اسم الله جل شأنه  
يا كعبة التوحيد من جور العدى  
تهتعت والله أركان الهدى  
يا صاحب البيت و مستجاره  
ألا ترى قد هتكوا أستاره  
يا شرف المشاعر العظام  
عطفاً على شعائر الإسلام  
يا غاية الآمال يا أقصى المنى  
نهضاً متى تجلُّ في وادي منى؟

## فهرست

پیش گفتار ..... ۱۳

### شبستان نخستین

دیدار یعقوب بن یوسف ضراب اصفهانی

۱۵-۴۶

شرف یابی یعقوب بن یوسف در سال ۲۸۱ ..... ۱۷

نقل جریان از غیبت شیخ طوسی رحمته الله علیه ..... ۱۸

عجز خدمت گزار حضرت عسکری علیه السلام ..... ۱۹

بیانی از مرحوم مجلسی ..... ۲۰

پیرزن پیام می آورد ..... ۲۱

پیرزن را از مصر به حج فرا می خوانند ..... ۲۲

درهم های نذری را قبول نمی کنند ..... ۲۳

نسخه صلوات را مرحمت می کنند ..... ۲۵

کلام سید بن طاووس راجع به این صلوات ..... ۲۶

اعتبار این تشرف و صلوات ..... ۲۷

سند مرحوم شیخ طوسی در این تشرف و صلوات ..... ۲۸

- ۲۹ ..... تحقیقی در الخضیب الایادی
- ۳۰ ..... توضیحی در حال راویان دیگر
- ۳۳ ..... اعتبار متن صلوات
- ۳۴ ..... تشابه دعای افتتاح و زیارت آل یس با این صلوات
- ۳۵ ..... توضیحی در نام راوی این صلوات
- ۳۶ ..... زمان صدور این صلوات
- ۳۷ ..... غبطه و حسرت
- ۳۹ ..... دو غزل از همام و فیض و شکوه مؤلف
- ۴۰ ..... فرمان مدارا و ترک خشونت
- ۴۲ ..... توضیح بخش‌های مختلف صلوات
- ۴۳ ..... توضیحی در جمله نَوْرٌ بِنَوْرِهِ كُلُّ ظُلْمَةٍ
- ۴۵ ..... عشقی با ترجیع بند فیضی هندی

شبستان دومین

دیداری در طواف

۴۷-۷۸

- ۴۹ ..... ملاقات در مسجد عباسیه
- ۴۹ ..... محمد بن عبدالله قمی سی سال در طلب حق
- ۵۰ ..... شرف‌یابی در سال ۲۹۳ در مقام ابراهیم علیه السلام
- ۵۰ ..... محرومیت از دیدار
- ۵۱ ..... ملاقات با دربان دربار ولایت مدار در روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۵۲ ..... سفارشات آن خادم به محمد بن عبدالله قمی



- ۵۵ ..... خبر در این کوه‌هاست
- ۵۶ ..... پیر مرد قمی و شنیدن صدای دعا
- ۵۸ ..... گندم‌گونی و حسن صورت
- ۵۹ ..... شعری از مرحوم شهودی
- ۶۰ ..... غزلی از قاننی و سعدی
- ۶۱ ..... نماز آن حقیقت‌صلاة
- ۶۲ ..... سعی آن ساعی الی الله
- ۶۳ ..... محمد بن عبدالله قمی به دنبال حضرت می‌رود
- ۶۴ ..... غزلی از شمس تبریزی
- ۶۵ ..... آن وجود مقدس از نظرش ناپدید می‌گردد
- ۶۶ ..... حال پیرمرد قمی پس از محرومیت
- ۶۷ ..... توضیحی در قرب ظهور و نزدیکی فرج
- ۶۹ ..... توضیحی در سفارشات اخلاقی
- ۷۰ ..... غزلی از حزین لاهیجی
- ۷۱ ..... غزلی از صائب تبریزی
- ۷۴ ..... محمد بن احمد بن خلف و ملاقات با طاهر بن یحیی
- ۷۵ ..... خیر و خیر در این کوه‌هاست
- ۷۶ ..... ارتباط آن جان‌جانان با مدینه
- ۷۸ ..... نهی از فحص و تفتیش

شبستان آخرین

دیداری در شوط آخرین

۷۹ - ۹۶

- ۸۱ ..... سخنی از مرحوم شیخ طوسی
- ۸۲ ..... تاریخ تألیف غیبت شیخ طوسی
- ۸۲ ..... دیدار بعد از شوط ششم
- ۸۳ ..... اعطاء ریگ و سبیکه طلا
- ۸۴ ..... انا المهدی، انا قائم الزمان
- ۸۵ ..... حسن وجه وجه الله
- ۸۶ ..... غزلی از شمس مغربی
- ۸۷ ..... بوی خوش آن خوشبو
- ۸۷ ..... هیبت آن وجود مقدس
- ۸۸ ..... شیرینی گفتار
- ۸۹ ..... حسن جلوس
- ۸۹ ..... دو خاطره از ادب مرحوم آیت الله بروجردی
- ۹۰ ..... دیدار سالی یک روز
- ۹۰ ..... معجزه و کرامت
- ۹۱ ..... توضیحی در جمله انا المهدی
- ۹۱ ..... توضیحی در جمله قائم الزمان
- ۹۲ ..... سخنی از مرحوم مجلسی
- ۹۳ ..... غروب غمبار جمعه

پیش‌گفتار \* ۱۱

- ۹۳ ..... غزلی از شمس مغربی
- ۹۴ ..... غزلی از آشفته تهرانی
- ۹۵ ..... غزلی از رهی معیری
- ۹۵ ..... چند جمله از صلوات عصر جمعه
- ۹۷ ..... کتابنامه

## پیش گفتار

حمد و سپاس قائم دائم را، و صلوات و سلام پیامبر خاتم را، و درود و تحیات اولیاء عالم را.

شاگردیم که سیزدهمین اثر از سلسله مباحث مربوط به امام عصر علیه السلام را که با نام حدیث آغاز شده، به حضور دوستان و منتظران آن منتظر هستی تقدیم می‌داریم.

این دفتر چونان دفتر پیش، شرح و توضیحی است نسبت به چند شرف‌یابی که در روزگار غیبت صغرای آن حجّت کبرای حق روی داده و می‌تواند برای همه ما مفید و آموزنده باشد. امید که این جرعه از جوی وصلش تشنه کامان وادی فراقش را نویدی باشد و دل سوختگان بیابان هجرانش را امیدی فزاید.

تاکی به تمنای وصال تو یگانه

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

خواهد به سر آمد شب هجران تو یا نه

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی به تو مشغول و تو غائب ز میانه

۱۴ \* حدیث دیدارها، دیدار در مکه

هر در که زخم صاحب آن خانه تویی تو

هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو

در می‌کده و دیر که جانانه تویی تو

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه<sup>۱</sup>

شب یکشنبه بیست و سوم شعبان المعظم ۱۴۲۷

۱۳۸۵/۶/۲۶

مشهد مقدّس - سید مجتبی بحرینی

شبستان نخستین

دیدار یعقوب بن یوسف  
ضراب یمنی اصفهانی

اللَّهُمَّ وَصَلْ عَلَيَّ وَرَبِّكَ الْمُحِبِّي سُنَّتِكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ  
الدَّاعِي إِلَيْكَ الدَّلِيلِ عَلَيْكَ، حُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ  
وَ خَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ وَ شَاهِدِكَ عَلَيَّ عِبَادِكَ

مفاتیح الجنان

فرازی از صلوات عصر جمعه

ز در درآ و شبستان ما منور کن  
دماغ [هوای] مجلس روحانیان معطر کن  
به چشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل و جان  
درآ درآ و تماشای طاق و منظر کن  
بگو به خازن جنت که خاک این مجلس  
به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن  
ستاره شب هجران نمی‌فشانند نور  
به بام قصر برآ و چراغ مه برکن  
طمع به قند وصال تو حد ما نبود  
حوالتم به لب لعل همچو شکر کن

دیوان حافظ از غزل ۳۴۵

از دیگر دیدارهایی که در اوایل غیبت صغری، یعنی در سال ۲۸۱ هجری اتفاق افتاده، در حالی که حدود ۲۶ سال از عمر شریف حضرت صاحب الامر *عجل الله تعالی فرجه الشریف* گذشته، دیدار جناب یعقوب بن یوسف ضرباب غسانی است که جریانی بس شنیدنی دارد و تشریفی است که خیر و برکت به ارمغان آورده و همراه با تحفه و هدیه صلوات عصر جمعه بوده است.

این صلوات در بسیاری از کتاب‌های دعا آمده و نوعاً ارباب معرفت مقید به خواندن آن در عصر جمعه هستند، و مسلماً دوست دارند ماجرای صدور این صلوات را از آن ناحیه سامیه بدانند. از آن جا که مقدمات نقل این صلوات در بیشتر کتاب‌های دعایی نیامده، لذا در این شبستان می‌آوریم و به شرح و توضیح قسمت‌هایی از آن می‌پردازیم.

شیخ الطائفه، مرحوم شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه<sup>۱</sup> در کتاب پراج غیبت از احمد بن علی رازی از محمد بن جعفر اسدی از حسین

---

۱. صاحب دو کتاب از چهار کتاب محور و معتبر ما، تهذیب و استبصار، متوفای ۴۶۰ هجری که حقی بس بزرگ بر مکتب اصیل امامیه و شیعه اثنی عشریه دارد.



بن محمد بن عامر اشعری قمی چنین آورده است:

یعقوب بن یوسف ضرباب غسانی در مراجعتش از اصفهان برای من نقل کرد که در سال ۲۸۱ با جمعی از همشهری‌هایم که مذهب خلاف داشتند، حج رفتیم. وقتی به مکه رسیدیم بعضی از آنان برای ما در کوچه‌ای در وسط سوق اللیل - بازار شب - خانه‌ای اجاره نمودند که خانه حضرت خدیجه علیها السلام، همسر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و به عنوان دارالرضا - خانه حضرت رضا علیه السلام - نامیده می‌شد.

در آن جا پیرزنی زندگی می‌کرد - که اختیار آن خانه با او بود - وقتی من وارد خانه شدم و دانستم منزل حضرت رضا علیه السلام است از آن زال پرسیدم: تو چه ارتباط و نسبتی با صاحبان این خانه داری؟ و چرا این منزل را دارالرضا و خانه حضرت رضا علیه السلام می‌نامند؟

آن پیرزن گفت: من از موالیان صاحب این خانه‌ام و این خانه منزل حضرت رضا، علی بن موسی علیه السلام بوده که حسن بن علی علیه السلام - حضرت عسکری - مرا در آن جا سکنی داد؛ زیرا من از خدمت گزاران آن حضرت بودم.

وقتی این حرف را از آن پیرزن شنیدم با او انس گرفتم - دیدم با من هم عقیده است و پیوند و ارتباط نزدیک با خاندان رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دارد - ولی این امر را از رفیقان هم سفرم که در مسلک و مرام با من مخالف بودند، مخفی می‌داشتم. از طواف

که بر می‌گشتم همراه آنان در رواق خانه استراحت می‌کردم و در خانه را می‌بستیم و سنگ بزرگی پشت در می‌گذاشتیم که از بس بزرگ و سنگین بود - و توان حمل و نقل آن را نداشتیم - آن را روی زمین می‌غلطاندیم.

شبهای متعددی من نور چراغی را در رواقی که خوابیده بودیم، می‌دیدم که شبیه روشنی مشعل می‌نمود و می‌دیدم در خانه در حالی که کسی از اهل خانه آن را باز نمی‌کرد - و سنگ را از پشت آن بر نمی‌داشت و نمی‌غلطاند - باز می‌شد و مردی که قامتی معتدل - نه بلند و نه کوتاه - و چهره‌ای داشت گندم‌گون که کمی مایل به زردی بود و کم گوشت می‌نمود - نه چاق بود و نه لاغر - و در چهره‌اش آثار سجده نمایان بود و دو تن پوش و قمیص به تن داشت و با ازار و پارچه‌ی نازکی سر خود را پوشانده بود و تنها نعلینی به پا داشت - پاپوش و جورابی نداشت - وارد خانه می‌شد و به غرّفة فوقانی و اتاق بالایی که آن عبوز در آن سکونت داشت، می‌رفت. آن پیرزن به ما گفته بود در آن اتاق بالا دختری دارد، نگذاریم کسی به طرف غرّفة بالا رود. ولی من آن نور را می‌دیدم که وقتی آن مرد بالا می‌رفت با او صعود می‌نمودم و بالا می‌رفت و سپس آن نور و روشنی را در حجره مشاهده می‌نمودم بدون این که چراغی در میان باشد.

همراهان من هم آن چه من می‌دیدم مشاهده می‌نمودند و گمان می‌کردند این مرد به عنوان تمتّع به آن جا می‌رود، و می‌گفتند: این علویان و شیعیان نکاح متعه را حلال و روا می‌دانند در حالی

که حرام است و جایز نیست.

ما در همه رفت و آمدهای آن شخص می‌دیدیم سنگ پشت در به حال خود باقی است و کسی آن را برنداشته و تغییر نیافته تا خودمان برای باز نمودن در، آن را می‌غلطانندیم. من که این امور - خارق العاده - را مشاهده نمودم دلم دگرگون شد و در سینه و قلبم فتنه و آشوبی پدید آمد.

- مرحوم مجلسی این جمله حدیث را [ضرب علی قلبی و وقعت فی قلبی فتنه]. چنین معنی کرده: غفلت کردم از این که بدانم و متوجه باشم که این امور از اعجاز آن وجود مقدس است و حجاب و پرده غفلت بر دلم نشست. و ممکن است کنایه از تزلزل قلبی و اضطراب باشد و فتنه به معنای شک -<sup>۱</sup> لذا با آن پیرزن در مقام ملاطفت برآمدم و دوست داشتم به وسیله او نسبت به آن شخص اطلاع و آگاهی پیدا کنم. لذا به او گفتم: من مایل هستم از تو سؤالاتی داشته باشم و با تو به گفت و شنود بنشینم در وقتی که همراهانم نباشند ولی میسر نمی‌شود. لذا هر وقت دیدی آنان نیستند و من تنها هستم از غرفه فرودآی تا از تو مطالبی را بپرسم و جويا شوم.

او در جواب من با عجله و شتاب گفت: من هم می‌خواستم مطالبی را با تو پنهانی در میان بگذارم. ولی به خاطر همراهانت موفق نمی‌شدم.

به او گفتم: چه می‌خواستی به من بگویی؟ گفت: به تو می‌گویند: - بدون این که اسم کسی را ببرد و سخنش را به شخص خاصی نسبت دهد، فقط گفت: یقول لک، به تو می‌گویند - با درستی و خشونت با اصحاب و شریکان رفتار مکن و با آنان مخاصمه و مجادله نداشته باش؛ زیرا آنان دشمنان تو هستند و با مدارا با آنان رفتار نما.

- این جمله را که از آن عجزه شنیدم، سخنی می‌گوید گوینده را نمی‌گوید، پیامی می‌آورد پیام دهنده را ذکر نمی‌نماید دچار شک و حیرت گشتم لذا - به او گفتم:

چه کسی این سخن را می‌گوید که به من بگویی و این پیام را می‌دهد که به من برسانی؟ گفت: من به تو می‌گویم و آن چنان هیبت او مرا گرفت و عظمت و بزرگی‌اش در دلم نشست که به خود اجازه ندادم و جرأت نکردم سخنش را رد کنم و باز بپرسم گوینده کیست.

گفتم: مقصودت از اصحاب من - که گفته‌اند با رفیق و مدارا با آنان رفتار کنم - کیانند؟ و گمان می‌کردم مرادش هم سفری‌هایم هستند. گفت: هم آنان که در شهر و بلد تو هستند و هم اینان که با تو هم‌سفر حجند.

چون میان من و آنان که همراه من در این خانه بودند گفتگویی در امر دین و مسائل مربوط به مذهب رخ داده بود و از من سعایت کرده بودند. لذا به این جهت مجبور به گریز و عزلت شده بودم. دانستم سخن او اشاره به این امر دارد. به او گفتم: ارتباط و

نسبت تو با حضرت رضا علیه السلام - که این خانه متعلق به آن حضرت بوده و تو در آن سکنی گزیده‌ای - چیست؟ گفت: من خادمه حضرت عسکری حسن بن علی علیه السلام بودم.

وقتی یقین کردم - چنین ارتباط و پیوند نزدیکی با خاندان رسالت علیهم السلام دارد - با خود گفتم: خوب است از او نسبت به امام غائب جويا شوم. لذا به او گفتم: بِاللهِ عَلَيْكَ رَأَيْتَهُ بِعَيْتِكَ؟ تو را به خدا سوگند، آیا آن وجود مقدس را به چشم خودت دیده‌ای و به افتخار زیارت جمالش نایل آمده‌ای؟ گفت: برادر، من به چشم خودم آن حضرت را ندیده‌ام؛ چونن هنگامی که آن بانو حامله بود من از بیت الشرف حضرت عسکری علیه السلام رفتم ولی آن حضرت به من این نوید و بشارت را دادند که سرانجام در آخر عمرم به افتخار زیارت جمالش نایل می‌آیم و به من فرمودند: تَكُونِينَ لَهُ كَمَا كُنْتِ لِي.

برای نور دیده‌ام - فرزندم مهدی آل محمد سلام الله علیه - همان موقعیت را می‌یابی که برای من داشتی - یعنی افتخار خدمت‌گزاری حضرتش را پیدا می‌کنی.

و من از آن زمان تا به حال - که ظاهراً حدود بیست و پنج سال گذشته بود - در مصر بودم تا آن که امسال آن وجود مقدس به وسیله مردی خراسانی که توان صحبت کردن عربی هم نداشت، نامه و نفقه برای من فرستاد و مرا امر به حج نمود، و آن چه مرحمت فرموده بود سی دینار بود. من هم به شوق دیدار و عشق لقای آن جان جانان از مصر به مکه آمدم - و ظاهراً به امر

آن حضرت در خانه‌ای که متعلق به خاندان رسالت علیهم‌السلام بوده سکنی گرفته است. آن پیرزن که این حرف را می‌زد - در قلب من گذشت آن شخصی که شب هنگام به این خانه آمد و شد دارد و در خانه بدون این که کسی سنگ بزرگ پشت در را بردارد، باز و بسته می‌شود آن وجود مقدس است.

لذا ده درهم صحیح که در میان آن‌ها شش درهم رضویّه بود که به نام حضرت رضا علیه‌السلام سکه زده شده بود و من آن‌ها را پنهان کرده بودم تا در مقام ابراهیم بیفکنم و این مطلب را به صورت نذر بر خود لازم کرده بودم، برداشتم و با خود گفتم: این درهم‌ها را به جمعی از فرزندان فاطمه علیها‌السلام بدهم بهتر است از این که در مقام ابراهیم بیفکنم و اجر و ثوابش هم بیشتر خواهد بود.

به آن پیرزن گفتم: این درهم‌ها را به فرزندان فاطمه علیها‌السلام که استحقاق دارند، بده، و در نیتم این بود که آن شخصی را که دیده‌ام، آن وجود مقدس است و این پیرزن درهم‌ها را به آن حضرت تقدیم می‌کند - و من به سعادت تقدیم هدیه‌ای به آن جان جانان نایل می‌گردم.

عجوز درهم‌ها را گرفت و بالا رفت. ساعتی گذشت پایین آمد و گفت:

به تو می‌گویند: ما را در این درهم‌ها حقی نیست. آن‌ها را به همان جایی که نذر کرده بودی برسان. ولی این شش درهم رضویّه را برداشتم بدلتش را از ما بگیر و به همان جا که نیت کرده‌ای بیفکن. من هم امثال فرمان نمودم و با خود گفتم: آن

چه مأمور به انجامش شدم از ناحیه آن حضرت است.  
 با من نسخه توقیعی بود که برای قاسم بن علاء در آذربایجان  
 شرف صدور یافته بود، به آن عجز گفتم: این نسخه را عرضه  
 بدار بر کسی که توقیعات امام غائب علیه السلام را دیده باشد - تا صحت  
 و سقم، درستی و نادرستی آن بر من معلوم شود - گفت نسخه را  
 به من بده که من باز شناسم. و گمان کردم که خود آن پیرزن  
 می تواند بخواند. ولی گفت: من در این جا متمکن از قرأت و  
 خواندن نیستم. از غرفه بالا رفت و دیری نپایید که پایین آمد و  
 گفت: آری این توقیع صحیح است. و در آن توقیع چنین بود که  
 بشارت می دهم شما را به بشارتی که دگری را به آن نوید نداده ام.  
 سپس آن عجز گفتم: به تو می گویند: هرگاه بخواهی بر پیامبر  
 اکرم خودت - رسول مکرم حضرت ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله  
 صلوات بفرستی چه گونه می فرستی و چه می گویی؟ گفتم:  
 می گویم:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ  
 مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ  
 إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

گفت: نه، هرگاه خواستی صلوات بفرستی پس صلوات بفرست بر  
 همه آنان در حالی که یکایکشان را نام می بری.

گفتم: باشد این چنین صلوات می فرستم.

فردا که شد آن عجز فرود آمد در حالی که همراه او دفتر  
 کوچکی بود. سپس گفت:

يَقُولُ لَكَ: إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى النَّبِيِّ فَصَلِّ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَوْصِيَائِهِ  
عَلَى هَذِهِ النُّسخَةِ.

به تو می‌گویند: هرگاه خواستی بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صلوات  
بفرستی پس بر حضرت و اوصیاءش مطابق آن چه در این نسخه  
و دفترچه آمده صلوات بفرست. من آن دفترچه را گرفتم و  
پیوسته به آن عمل می‌نمودم - و مطابق آن چه در آن نوشته  
شده بود صلوات می‌فرستادم - و من مکرر شبها می‌دیدم که آن  
عالی جناب از غرفه فرود می‌آید و روشنی چراغ با او پیوسته  
همراه است.

من در را می‌گشودم و به دنبال آن نور می‌رفتم. نور را می‌دیدم  
ولی کسی را مشاهده نمی‌نمودم تا - آن نور - داخل مسجد الحرام  
می‌شد.

و جمعی از رجال را می‌دیدم که از بلاد و شهرهای مختلف در  
این خانه می‌آیند و بعضی از آنان به آن عجز نامه‌هایی می‌دهند  
و آن پیرزن هم رقعتهایی به آنان می‌دهد و با آنان گفتگو  
می‌نماید ولی نمی‌فهمیدم چه گفت و شنود می‌شود. و من بعض  
از آنان را در مراجعتم از سفر حج در مسیر راه دیدم تا به بغداد  
رسیدم.

و نسخه صلواتی که در آن دفتر درج شده بود، این بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ



## وَ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ... تا آخر صلوات.<sup>۱</sup>

این تشرّف و دیدار را با همه مقدمات و مقارنات و خصوصیاتى که داشت آوردیم؛ زیرا مضاف بر آن که نکات ارزنده و آموزنده فراوانی در ابعاد مختلف در بر دارد، ممکن است بسیاری از دوستان و منتظران حضرت که موفق به خواندن این صلوات شریف در عصرهای جمعه هستند، از مقدمات صدور آن مطلع نباشند و دوست داشته باشند با خبر شوند و بدانند. به خصوص با توجه به آن چه مرحوم محدّث قمی اشاره نموده و از سید بن طاووس رضوان الله علیه آورده است:

بلی شایسته است در این جا ذکر کنیم صلوات منسوبه به ابوالحسن ضرباب اصفهانی را که شیخ و سید - شیخ طوسی و سید بن طاووس رحمهما الله - در اعمال عصر روز جمعه آن را ذکر نموده‌اند، و سید فرموده که این صلوات مروی از مولای ما حضرت مهدی صلوات الله علیه است و اگر ترک کردی تعقیب عصر روز جمعه را به جهت عذری، پس ترک مکن این صلوات را هرگز، به جهت امری که مطلع کرده ما را خداوند جل جلاله به آن. پس سند آن را با نسخه صلوات نقل کرده. لکن شیخ در مصباح فرموده که این صلوات مروی از حضرت صاحب الزمان علیه السلام است که بیرون آمد به سوی ابوالحسن ضرباب اصفهانی به مکه، و ما سند آن را ذکر نکردیم به جهت اختصار. نسخه آن این است:

۱. غیبت شیخ طوسی ۱۶۵، جمال الاسبوع ۴۹۴، بحار الانوار ۱۷/۵۲.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ  
خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...<sup>۱</sup>

مسلماناً وقتی دوستان حضرت و آشنایان با دعا و زیارت، این جملات را می‌خوانند دوست دارند از آن چه به آن اشاره شده با خبر گردند. به همین جهت تمام جریان را نقل نمودیم.

اینک به منظور بهره‌وری بیشتر به ذکر چند نکته در زمینه این دیدار و صلوات می‌پردازیم. امید است برای همه عزیزان مفید و سودمند باشد و با عنایت به آن چه می‌آوریم با توجه بیشتری موفق به خواندن این صلوات گردند.

### ۱. اعتبار این تشرّف و صلوات

می‌بینیم این صلوات را مهین شخصیتی چونان شیخ الطائفه مرحوم شیخ طوسی رحمته الله در کهن کتابی چون مصباح المتهدّد بدون ذکر سند به عنوان روایت آورده و به وجود مقدّس امام عصر علیه السلام نسبت داده است و گفته است:

دُعَاءُ آخَرُ مَرُورِيٌّ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ خَرَجَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ  
الضَّرَابِ الْإِصْفَهَانِيِّ بِمَكَّةَ بِإِسْنَادٍ لَمْ نَذْكُرْهَا إِخْتِصَاراً.<sup>۲</sup>

دعای دیگری - که عصر جمعه خوانده می‌شود دعا و صلواتی است - که از حضرت صاحب الزمان علیه السلام روایت شده و برای

۱. مفاتیح الجنان آخر اعمال روز جمعه.

۲. مصباح المتهدّد ۳۶۳.

جناب ابوالحسن ضرباب اصفهانی در مکه شرف صدور یافته و ما به جهت اختصار سندش را ذکر نکردیم.

معلوم است در نظر مرحوم شیخ طوسی این دیدار و صلوات خالی از اعتبار نبوده که آن را با چنین عبارتی در مصباح آورده است. آن چه در مصباح به آن اشاره نموده در کتاب نفیس الغیبة که به تصریح خودش در سال ۴۴۷ هجری سمت نگارش یافته<sup>۱</sup>، به تفصیل آورده است، که آوردیم.

اما سند مرحوم شیخ در غیبت نسبت به این تشرّف و دیدار و این دعا و صلوات چنین است:

عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرِ الْأَشْعَرِيِّ الْقُمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يَوْسُفَ الضَّرَّابِ الْغَسَّانِيُّ فِي مُنْصَرَفِهِ مِنْ إِصْفَهَانَ.<sup>۲</sup>  
از او نقل می‌کنم که او از ابی الحسین محمد بن جعفر اسدی نقل نموده و او از حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی آورده که او گفته است برای من یعقوب بن یوسف ضرباب غسانی در مراجعت از اصفهان نقل نمود.

مقصود از «او» در کلام شیخ طوسی رحمته الله احمد بن علی رازی است که در حدیث قبل ذکر شده است.

جناب احمد بن علی رازی معروف به ابن الخضیب، کنیه‌اش

دیدار یعقوب بن یوسف ضرباب یمنی اصفهانی \* ۲۹

ابوعلی ایادی است و از مشایخ حدیث است و تنها شیخ طوسی در کتاب غیبت بیش از بیست مورد از او حدیث آورده است.<sup>۱</sup>

او صاحب کتابی به نام الشفاء و الجلاء در زمینه غیبت - امام عصر علیه السلام - بوده و کتاب او را تلعبیری، متوفای ۳۸۵ و شیخ قمین، محمد بن احمد بن داود قمی نقل نموده‌اند و شیخ الطائفه، مرحوم شیخ طوسی و غضایری، استاد نجاشی آن کتاب را به وسیله دو نفر روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup>

و از آن چه مرحوم سید بن طاووس آورده استفاده می‌شود که مرحوم شیخ این جریان را از کتاب او - الشفاء و الجلاء - نقل نموده.<sup>۳</sup> مرحوم مامقانی لقب او را الخضیب الأیادی آورده و نسبت به آن دو احتمال داده است:

یکی این که مجموع خضیب الایادی یک کلمه باشد و به واسطه مواظبتش بر خضاب نمودن دست‌ها و حنا گذاردن بر آنها خضیب الایادی نامیده شده، و یا خضیب به تنهایی لقب او بوده و ایادی به کسر همزه نسبت به قبیله‌ای است از معد که در یمن هستند - و ظاهراً از آن قبیله بوده است.<sup>۴</sup>

هرچند بعضی او را تضعیف کرده و نسبت به غلو داده‌اند، ولی ظاهراً در نزد مرحوم شیخ و همچنین نجاشی این نسبت درست

۱. مستدرکات علم الرجال ۳۷۵/۱. ۲. الذریعة ۲۰۲/۱۴.

۳. جمال الأسبوع ۴۹۵. ۴. تنقیح المقال رحلی ۶۹/۱.

نبوده و دلالت کلام آنان بر وثاقت و اعتبار احمد بن علی رازی بیشتر است تا تضعیف او.

و حاصل بحث راجع به او این است که غلو و ارتفاعی که به او نسبت داده شده، ثابت نیست و روایت دو نفر از افراد ثقه و مورد اعتماد - تلکبری و محمد بن احمد بن داود قمی - از او موجب جزم به حسن حال اوست و حدیثش لااقل حسن به شمار می‌آید.<sup>۱</sup>

اما راوی دوم، ابی‌الحسین محمد بن جعفر اسدی.

اسدی از وکلای ناحیه مقدسه بوده و مورد وثوق و اطمینان است. مرحوم شیخ نسبت به او چنین گفته است:

در زمان سفیران محمود و پسندیده دربار ولایت مدار - نواب اربعه - جمعی افراد مورد وثوق و اطمینان بودند که توقیعات از طرف سفیران به دست آنان می‌رسیده - و آنان نامه‌ها را به صاحبانش می‌رسانده‌اند به خاطر مصالحی که در این کار بوده و در بحث سفیران در آثار پیشین آورده‌ایم.

و از جمله آنان ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی است که بدون هیچ لغزش و انحراف و تغییر و تبدیل - در جنبه‌های اعتقادی و عملی - بر ظاهر عدالت باقی بوده و در ماه ربیع الاول سال ۳۱۲

### از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

اما راوی سوم، حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی  
او ثقة و مورد اعتماد است و صاحب کتاب نوادر و یکی از اجلاء  
مشایخ و بزرگان اساتید مرحوم کلینی است که در کافی فراوان از  
او حدیث آورده است.<sup>۲</sup>

نجاشی گوید:

حسین بن محمد بن عمران - در کتب رجال به دو عنوان عمران  
و عامر از او یاد شده؛ عمران و عامر - بن ابی بکر اشعری قمی،  
ابوعبدالله، ثقة و مورد اعتماد، صاحب کتاب نوادر که محمد بن  
محمد از ابی غالب رازی از محمد بن یعقوب کلینی از آن کتاب  
به ما خبر داده است.<sup>۳</sup>

بنابراین، این سه نفری که واسطه میان شیخ طوسی و یعقوب بن  
یوسف ضرباب که ناقل جریان است و کسی است که دیدار برای او  
حاصل شده، همه افراد مورد اعتماد هستند.

تذکر این نکته لازم است که سند این جریان در کتاب غیبت  
مرحوم شیخ طوسی همین گونه بود که آوردیم؛ احمد بن علی از محمد  
بن جعفر اسدی از حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی. ولی با توجه

---

۲. همان ۱/۳۴۲.

۱. تنقیح المقال ۲/۹۵.

۳. رجال نجاشی ۴۹.

به این که مرحوم شیخ از جهت زمانی نمی‌تواند از احمد بن علی رازی حدیث نقل کند لذا باید به واسطه‌های میان آن دو نفر توجه کرد. او خود در آغاز فصل واسطه‌ها را چنین معرفی می‌کند:

أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعُكْبَرِيِّ عَنْ  
أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ...<sup>۱</sup>

جماعتی به من خبر دادند از ابی محمد هارون بن موسی از احمد بن علی رازی.

از این کلام معلوم می‌شود میان مرحوم شیخ و احمد بن علی رازی دو نفر فاصله بوده‌اند که یکی از آنان هارون بن موسی تلعکبری است که از رجال مورد اعتماد است و نجاشی نسبت به او گفته است:

كَانَ وَجْهًا مِنْ أَصْحَابِنَا ثِقَةً مُعْتَمَدًا لَا يُطْعَنُ عَلَيْهِ.<sup>۲</sup>

بزرگی از بزرگان اصحاب ما بوده، ثقه و مورد اعتماد، و هیچ طعنی بر او وارد نیست.

و دیگری بنا بر آن چه در مشیخه تهذیب به آن تصریح نموده<sup>۳</sup> و سید بن طاووس هم آورده<sup>۴</sup> حسین بن عبیدالله که او هم ثقه و مورد اعتماد است. و در عبارت مرحوم شیخ در غیبت که عنوان جماعه آمده، معلوم می‌شود یکی از آنان حسین بن عبیدالله بن ابراهیم غضایری

۱. غیبت شیخ طوسی ۱۵۲. ۲. رجال نجاشی ۳۰۸.

۳. تهذیب الاحکام - شرح مشیخه ۱۱/۱۰.

۴. جمال الاسبوع ۴۹۴.

ثقه است.

در هر حال سند این جریان و صلوات و افرادی که واسطه میان مرحوم شیخ طوسی و یعقوب بن یوسف هستند، همه معتبر و قابل اعتماد هستند و سند از ناحیه آنان مورد قبول است. اگر سخنی باشد در خود یعقوب بن یوسف است که در کتب رجال نامی از او به میان نیامده است. فقط صاحب مستدرکات از او به عنوان وقوعش در این جریان و تشریفش به لقاء حجّت منتظر نام برده است.<sup>۱</sup>

با توجه به دو جهتی که می‌آوریم، از ناحیه او هم سند مشکلی ندارد. یکی این که کسی که شخصیت مورد وثوق و اطمینانی چون حسین بن محمد بن عامر یا عمران اشعری قمی از او جریانی را نقل کند مسلماً شخص مورد وثوق و اطمینانی بوده و حسین بن محمد به او اطمینان داشته که چنین جریانی را با همه خصوصیاتش شنیده و نقل نموده و معلوم است آدم بی سرو پا و غیر قابل اعتمادی نبوده.

و جهت دوم، متن صلواتی است که در این جریان آمده. این متن از جهات مختلف گواه صحت و اعتبار سند است؛ چون جملاتی که در این صلوات آمده، جملاتی است که چه بسا حلقوم غیر معصوم و نای غیر حجّت توان اظهار و ابرازش را ندارد و در موقع خواندنش به راستی انسان احساس می‌کند که تعلیم حجّت است و حجّت.

مضاف بر این، از این جمله سید بن طاووس که می‌گوید:

إِذَا تَرَكْتَ تَعْقِيبَ عَصْرِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ لِغُذْرِ فَلَا تَتْرُكْهَا أَبَدًا لِأَمْرِ



### اطَّلَعْنَا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ عَلَيْهِ. ۱

هرگاه تعقیب عصر روز جمعه را به خاطر عذری ترک نمودی هیچ گاه خواندن این صلوات را ترک مکن، به خاطر امری که خدای جَلَّ جَلَالُهُ ما را بر آن مطلع نموده است.

شاید از این جمله بتوانیم استفاده کنیم که غیر از سند مذکور، مرحوم سید بن طاووس نسبت به این صلوات و جریان اطلاعی داشته و برایش ثابت و مسلم بوده که با چونان تأکیدی مطلب را بیان نموده و راضی به ترک آن در هیچ حال و شرایطی نشده است. و با توجه به این که در نقلی که آوردیم سخنی از خواندن این صلوات در عصر جمعه نیست چه بسا مرحوم سید بر امری واقف گردیده که تأکید به خواندن آن در عصر جمعه داشته.

در موقع بازنویسی این صفحات چون ماه مبارک رمضان بود و توفیق خواندن دعای شریف افتتاح گاه و بیگاه دست می داد، به نکته‌ای توجه کردم که چه بسا بتواند مؤیدی برای صلوات و جریان مورد نقل مان باشد.

اگر توجه کنیم می بینیم نوع ادعیه و زیاراتی که از ناحیه مقدسه امام عصر علیه السلام شرف صدور یافته دو خصوصیت و ویژگی دارد. یکی توجه و عنایت به سلام و صلوات بر همه خاندان رسالت علیهم السلام جدا جدا با نام و نشان است که برای نمونه می توانیم دعای شریف افتتاح و همچنین زیارت شریف آل یس را ذکر نماییم. این صلوات هم چنین

خصوصیتی دارد که بر حضرات معصومین علیهم السلام جدا جدا و به تفصیل ذکر صلوات شده است.

خصوصیت دیگر این است که در این گونه ادعیه و زیارات، دعا برای حفظ و سلامت و تأیید و نصرت و ظهور و فرج آن وجود مقدس به طور مبسوط و گسترده به چشم می خورد که باز هم زیارت شریفه آل یس و هم دعای شریف افتتاح و هم این صلوات عصر جمعه این خصوصیت را دارا هستند. در هر حال متنی است که گواه اعتبار سند است و بر فرض خدش‌های در سند باشد فصاحت و بلاغت و جامعیت متنی آن را اصلاح می نماید.

آخرین مطلبی که تذکرش در این جا به مناسبت سند صلوات و جریان مناسب به نظر می رسد این است که در عبارت غیبت شیخ طوسی و جمال الاسبوع سید بن طاووس نام ناقل صلوات و صاحب جریان یعقوب بن یوسف ضرباب غسانی آمده، ولی در عبارت مصباح المتهدّج ابی الحسن الضراب الإصفهانی ذکر شده که ظاهر کلام غیبت و جمال الاسبوع، یمنی بودن ناقل جریان است؛ زیرا غسانی نام پدر قبیله‌ای است در یمن<sup>۱</sup>، و ظاهر کلام مصباح، اصفهانی بودن او، و همچنین نام او در غیبت، یعقوب بن یوسف و در مصباح، ابی الحسن ذکر شده است.

ظاهراً این نقل‌ها با یکدیگر اختلافی نداشته و قابل جمع هستند، به این گونه که بگوییم صاحب جریان و ناقل صلوات در اصل یمنی

---

۱. لغت نامه دهخدا - غسان.

غسانی بوده و به اصفهان هجرت نموده و نامش یعقوب و کنیه‌اش ابی الحسن بوده است. در هر حال در توضیح جهت سندی این جریان و این صلوات به همین مقدار بسنده می‌کنیم، و چه بسا در سایر آثار بزرگانمان این مقدار هم نیامده باشد.

## ۲. زمان وقوع این جریان

دومین جهتی که در این جریان حایز اهمیت است زمان وقوع آن است که در اوائل غیبت صغری، یعنی سال ۲۸۱ که حدود ۲۶ سال از عمر شریف آن حضرت گذشته، روی داده است. از مجموع جریان استفاده می‌شود که در آن زمان به واسطه نزدیکی به عصر حضور و انس و الفت شیعه با تماس و ارتباط مستقیم با حجت، نیاز فراوان و احتیاج بسیار به باز بودن باب مراوده و مراسله و پیام و مکاتبه بوده است. به همین جهت می‌بینیم در آن روزگار تشرّفات بسیار، توقیعات فراوان و مکاتبات زیادی صورت گرفته است.

از جمله آن‌ها همان است که در این دیدار آمده و بیان گرا ارسال و ایصال نامه‌ها و پیام‌ها و صدور توقیعات به وسیله عجزی که از خدمت گزاران بیت الشرف امام عسکری علیه السلام بوده، می‌باشد. چه بسا انتخاب او برای این مهم، آن هم در چونان منزل و جایگاه بی نام و نشانی، برای رعایت تقیه و محفوظ ماندن شیعیان و دوستان و ستر و حراست خود آن وجود مقدّس بوده است که با توجه به آن چه در آثار پیشین آوردیم در عصر غیبت صغری به خصوص در سال‌های نخست آن، رعایت اصل تقیه بسیار لازم و ضروری به نظر می‌رسیده. لذا نباید

انتخاب عجوز و زالی برای این مهم شگفت و مورد تأمل و یا تردید قرار بگیرد.

این امری است بسیار مهم که قابل بحث و گفتگو و نگرش و دقت می‌باشد و به وسیله آن چه بسا بسیاری از مبهمات مسائل رجالی و مجهولات و مشتبهات روایی و سندی و کتابی و آثاری برطرف شود و آن این است که چه بسا حضرات معصومین علیهم‌السلام امور مهمه و کارهای حایز اهمیت و آثار و نوشته‌های اساسی و سرّی را به وسیله افرادی که نام و نشانی نداشته‌اند و از طرف هیئت حاکمه مورد سوء ظن قرار نمی‌گرفته‌اند، انجام می‌دادند.

امروز ممکن است در نظر ما آن شخص مجهول و ناشناس و یا غیر معتبر به نظر بیاید و به آن اصل و کتاب و یا آن نقل و پیام به دیده اعتبار ننگریم در حالی که در نهایت اعتبار بوده و رعایت اصل تقیه و حفظ اسرار و حقایق و مبانی اصیل مذهب و آیین اقتضاء چنین امری را داشته است.

بلکه بالاتر گاهی برای حفظ خود او و همچنین حفظ آن چه به او سپرده شده و مسؤولیت نگه‌داری و رساندن آن‌ها به او واگذار شده ایجاب می‌کرده که حتی امام علیه‌السلام در مقام بدگویی از او برآید و یا او را در نزد خودش خالی از اعتبار جلوه دهد. در هر حال آن چه اشاره کردیم اگر مورد عنایت و کند و کاو قرار بگیرد چه بسا برای اهل تحقیق فتح باب و گشایش رازی باشد و بسیاری از آن چه خالی از اعتبار می‌نمود معتبر گردد.

### ۳. غبطه و حسرت

در موقع گفتن و شنیدن و خواندن و نوشتن این گونه رویدادها و جریانات برای همه ما حالت تأثر و تأسف و حسرت و فسوس پیش می‌آید و با خود فکر می‌کنیم یک زن، یک عجز، یک زال، یک پیرزن به این مقام و موقعیت می‌رسد که حجّت حق و ولی عصر برای او نفقه و پیام بفرستند و او را به حج بخوانند و به مکه دعوت نمایند و او را در منزل متعلق به نیاکانشان جا دهند و او را واسطه میان خود و دوستان و شیعیان در گرفتن نامه‌ها و پیام‌ها و رساندن توقیعات و جواب‌ها قرار دهند و من و امثال من که نام مردی داریم و برای خود اعتبارات و تعیناتی قایل هستیم از چنین الطافی محروم و حتی توفیق بوسه زدن بر خاک قدم چاکران دربار ولایت مدار و توتیای دیده نمودن غبار مرکب غلامان درگاه گردون سایش را هم نداشته باشیم! چه می‌شود کرد؟! **هتياً لأربابِ النعمِ نعیئهم.**

همچنین باید غبطهٔ حال یعقوب بن یوسف ضرباب غسانی اصفهانی را هم بخوریم که مکرّر در مکرّر شاهد نور جمال آن مظهر جمال علی الإطلاق بوده و معجزات و کراماتی از حضرتش مشاهده نموده و به افتخار هدیه و ارمغان نسخهٔ این صلوات شریف از آن ناحیهٔ مقدّسه نایل آمده است و ما محروم حتی از دیدار در رؤیا!

**ای آرزوی چشم رویت به خواب دیدن**

**دوری نمی‌تواند پیوند ما بریدن**

ترسم که جان شیرین هجران به لب رساند

تا وقت آن که باشد ما را به هم رسیدن

موقوف التفاتم تا کی رسد اجازت

از دوست یک اشارت از ما به سر دویدن<sup>۱</sup>

چه می شود کرد و چه باید کرد؟! گویا محرومیت را حدی نیست  
و بی توفیقی را مرزی نه، صحرای فراق بی پایان و وادی هجران بی انتها  
و بادیۀ دوری بس دور و دراز، دریای غمش را ساحلی نه و اقیانوس پر  
تلاطم انتظارش بی آرامش، رمش دشمنان برقرار و رامش دوستان  
ناپایدار، هر جا سنگی است به پای دوستان و هر خاری به دست  
آشنایان، خونها همه در دل یاران، و نیشها همه بر قلب  
دل سوختگان.

از آن سو هم در سایهٔ عدم لیاقت، نه پیامی به گوش رسد و نه نوید  
و بشارتی شنیده شود و نه بویی از آن بوستان و نه طیبی از آن طیستان  
بر مشام جان نشیند. جز اشک و آه و سوز و گداز و اظهار عجز و لابه و  
دعا و شکوه و زاری و مسألت چه چاره؟!

در شهر وفا صبا چه داری؟

از دوست برای ما چه داری؟

تا جان دهمت به مژدگانی

زان دلبر آشنا چه داری؟

۴۰ \* حدیث دیدارها، دیدار در مکه

از تحفه به یاد ما چه با توست

از نامه به نام ما چه داری؟

همان زود پیام دوست بگذار

دل می‌رودم ز جا چه داری؟

گر باز رسی به کوی جانان

گوید به تو ای صبا چه داری؟

با درد بگو که خسته راه

در محنت و در بلا چه داری؟

تو فرقت و من وصال خواهم

ای درد مرا دوا چه داری؟

گفتی که وصال رایگان است

دیدار مرا بها چه داری؟

جانی است مرا و آن هم از تو

از ما طمع بها چه داری؟

خون شد دل و شد ز دیده جاری

با «فیض» تو ماجرا چه داری؟<sup>۱</sup>

#### ۴. فرمان مدارا و ترک خشونت

از دیگر جهاتی که در این جریان قابل توجه بیشتر است، دستوری است که از آن ناحیه مقدسه برای یعقوب بن یوسف شرف صدور پیدا می‌کند که با مخالفان با نرمش و مدارا رفتار کند و مجادله و خصومت

۱. دیوان فیض کاشانی ۳۹۶.

را کنار بگذارد. امری بسیار حایز اهمّیت که متأسفانه در سایهٔ عدم تفقه و بینش و نداشتن بصیرت و دانش، گاه و بیگاه از ناحیهٔ دوستان در این زمینه به عنوان حمایت از امر ولایت در برابر دشمنان اموری ظهور و بروز پیدا می‌کند و مطالبی گفت و شنود می‌گردد که چه بسا به ضرر خودشان و زیان سایر دوستان و شیعیان تمام می‌شود و مورد رضایت خاطر آن وجود مقدّس و آباء و اجداد طاهرین و نیاکان والاتبارش نمی‌باشد.

و باز با کمال تأسف گاهی مطلب خلط و آمیخته می‌شود و آن چه جان سخن و لبّ کلام است مفهوم نمی‌گردد. سخن در این نیست که من و شمای شیعه از مواضع حق و اصول مسلم خود صرف نظر کنیم یا مسامحه و مجامله داشته باشیم و در پیشگاه خدا و اولیاء خدا مسؤول باشیم. نه. با حفظ ثبات و استقامت و جانب داری و پایداری از همهٔ حقایق مذهب و اصول آیین، موجبات تحریک دشمن را نباید فراهم آورد و فتنهٔ خفته را بیدار کرد. دشمن که بیدار است و مترصد فرصت، من دوست چرا در سایهٔ عدم توجه به دست خودم آب به آسیای او بریزم و خیال کنم که دارم خدمت می‌کنم و نتیجهٔ در زمرهٔ جمعی قرار بگیرم که قرآن زیان اعمال آنان را از همه بیشتر می‌داند؛ آنان که بد می‌کنند و می‌پندارند خوب می‌آورند.

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾<sup>۱</sup>



خداوند به احترام آن وجود مقدّس درایت بیشتر و فهم و بصیرت بهتری به همه ما مرحمت فرماید که بدانیم در هر موقعیت و شرایطی چه وظیفه‌ای داریم.

**دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن**

**به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی<sup>۱</sup>**

### ۵. نسخه صلوات

از دیگر مطالب این دیدار که اگر نباشد مگر همین یک مطلب، برای ارزش و اهمیت آن کافی است، هدیه‌ای است که این دیدار به دنبال داشته و ارمغانی است که این تماس آورده و آن نسخه صلواتی است که به راستی صلواتی است بس بلند و حایز اهمیت، و مشتمل بر معارفی ژرف نسبت به خاندان رسالت علیهم‌السلام عموماً، و مطالب ارزنده و کم نظیری نسبت به خود آن وجود مقدّس خصوصاً.

این صلوات از چهار بخش کلی ترکیب یافته. قسمت نخست آن، صلوات بر یکایک خاندان رسالت علیهم‌السلام است با نام و نشان و به عنوان امام اهل ایمان و وارث رسولان و حجّت پروردگار عالمیان، و نسبت به پیامبر اکرم و امیر مؤمنان علیه‌السلام با القاب و اوصاف خاصّ آنان با گسترشی نسبی. این قسمت با جمله - **و صلّ علی الخلف الصالح الهادی المهدی امام المؤمنین و وارث المرسلین و حجّة رب العالمین خاتمه پیدا می‌کند.**

قسمت دوم، صلوات بر همهٔ خاندان رسالت علیهم السلام است به نحو اجمال و با بیان چند صفت مشترک از اوصاف کمال آنان که با جمله **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ** شروع می‌شود و به جمله **لَا يُخْصِيهَا أَحَدٌ** غیرک پایان می‌پذیرد.

بخش سوم که بیشترین قسمت صلوات را به خود اختصاص داده، صلوات بر خصوص صاحب این صلوات، آخرین وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که با جمله **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَ لِيكَ الْمُخَيِّ سُنَّتِكَ** آغاز شده و به جمله **وَ أَرَادَ إِخْمَادَ ذِكْرِهِ خَاتِمَهُ** یافته و متضمن بسیاری از اوصاف کمال و تصویر جلال و جمال آن مظهر جمال حق می‌باشد. مضاف بر آن با دعاهای فراوان و مسألت‌های بسیار نسبت به حفظ و حراست و نصرت و سلامت نسبت به آن وجود مقدس همراه و تصویری از حقایق زمان ظهورش را در قالب جملات دعا به دست می‌دهد.

و بخش پایانی صلوات مشتمل بر درود و تحیت به خصوص بر خمسة طيبة علیهم السلام به عنوان خاص و سایر اوصیاء به عنوان عام می‌باشد. از جمله **وَ صَلِّ عَلَيَّ وَ لِيكَ وَ وِلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْاِئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ** چه بسا استفاده شود که آن امام همام صاحب فرزندی می‌باشد که به مقام پیشوایی نایل آمده و سوای ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام در عصر غیبت عهده‌دار مقام رهنمونی می‌باشند. در این جهت به همین اشارت بسنده می‌کنیم و تفصیل بماند برای مجالی دیگر.

می‌خواستم با شما دوستان به شبستان بعد برویم و شاهد سایر تشریفات در سدهٔ سوم باشیم. ولی از این جهت که نوشته را از اشارت به

معارف این صلوات خالی نگذاریم، توضیحی گذارا نسبت به یک جمله اش می آوریم. باشد هر وقت می خوانیم یاد آوریم. در این صلوات به امر جهان مطاع آن جان جانان چنین دعا می کنیم:

### اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَمَةٍ.

بارالها همه ظلمات و تاریکی ها را به نور آن آیت نور روشن و منور بدار.

این نور چه نوری است و ظلمت چه ظلمتی؟ ظلمتی که چه بسا همه عالم را گرفته است و تاریکی که وجود را زیر پوشش قرار داده. آن نور نوری است که توان روشنگری همه ظلمت ها را دارد؛ **كُلَّ ظَلَمَةٍ**، کل از ادات عموم است، بر کلمه ظلمت نکره با تنوین درآمده، معلوم است چه عموم و شمولی دارد؛ هر تاریکی. تا هر جا ذهن توان رفتن دارد کل ظلمه می رود و همه را پوشش می دهد.

برطرف کننده همه آن ظلمت ها نور اوست. نور او، نوری که مضاف و منسوب به اوست. این نور همان نور در آیه نور است **﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾** که حدیث آن را بر وجود مقدس امام عصر علیه السلام تطبیق نموده است.<sup>۱</sup>

نور در آیه نور مضاف به ضمیر الله است و نور در این صلوات مضاف به ضمیر امام زمان است. خدایا به نور او که نور او نور توست

و منسوب به توست، همه تاریکی‌ها را روشن کن. بیش از این مجال و مناسبت برای توضیح نیست. **خُذْ وَ اغْتَنِمْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ.**

وقتی این جمله را عرض می‌کنیم خوب است به این جهت عنایت و توجه داشته باشیم که نور آن وجود مقدس که توان نور افشانی و پرتو افکنی بر کل ظلمت‌ها و همه تاریکی‌ها را دارد آیا توان فروغ بخشی بر دل تاریک مرا ندارد؟ حاشا! چه می‌شود آن حقیقت نوری‌ای که چنین قدرت و توان و سعه و گسترشی دارد که می‌تواند هستی را روشن کند و همه تاریکی‌ها را به روشنی و نور مبدل سازد، لحظه‌ای به دل تاریک من بتابد، دل من روشن شود، قلب من نورانی گردد، از این ظلمت‌ها و تاریکی‌ها رهایی یابم؟!

روشن شوم، که اگر روشن شدم این قدر سرم کلاه نمی‌رود؛  
نورانی گردم، که اگر نورانی گردیدم این قدر گول نمی‌خورم؛  
سینه‌ام سینا شود و قلبم قلب گردد، که اگر چنین شد دیگر در این  
قلب مطالب قلبی و قلبی جانمی‌گیرد، و در این سینه سوء و بدی ریشه  
نمی‌دواند.

آری، **اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ!** اگر دلی به نور او روشن و منور شد  
دل می‌شود نه گِل، آسمانی می‌شود و از زمین می‌بُرد، عرشی می‌شود و  
دیگر غصه فرش نمی‌خورد، افلاکی می‌گردد و غم خاک به دل راه  
نمی‌دهد، ملکوتی می‌شود و مُلک را به پیشیزی نمی‌خرد، به معنی  
واقعی مهدوی می‌شود، حجتی می‌شود، صاحب الامر می‌گردد و  
صاحب الداری؛ هواخواه او، دل‌دار او، دل‌یاد او، مشغول به او،  
مشعوف به او، و بریده و جدا از غیر او: **اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ!**

با عشقی همراه ترجیع بند فیضی هندی از این شبستان بگذریم.

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| ای روی تو آفتاب خاور      | وز نور رخت جهان منور      |
| آنی تو که گشته روح قلبی   | در آیینه رخت مصور         |
| از چشم تو فتنه‌هاست ظاهر  | در لعل تو لطف‌هاست مضمور  |
| در آتش و آبم از تو زان رو | دارم لب خشک و دیده تر     |
| بزدای ز شام هجر ظلمت      | ای زهره‌جبین ماه‌پیکر     |
| بر خاک مثلتم فتاده        | جان بر لب و ذوق وصل در سر |
| سر در قدم تو زارمردن      | عیش است اگر شود میسر      |

بگذار که دامنت بگیرم

سر در قلمت نهم بمیرم

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| با لعل تو ای در یگانه      | ریزم همه اشک دانه دانه    |
| در دل چو وزد نسیم شوقم     | آتش زند از دلم زیبانه     |
| مرغی که کند هوای کویت      | مشکل که رسد به آشیانه     |
| از حد بگذشت قصه شوق        | یارب به که گویم این فسانه |
| دانی که کیام جدا من از تو؟ | ماتم زده‌ای به کنج خانه   |
| عمری ز دل حزین کشیدم       | بر یاد تو آه عاشقانه      |
| اکنون که وصال داده دستم    | از بهر خدا مکن بهانه      |

بگذار که دامنت بگیرم

سر در قلمت نهم بمیرم

شبستان دومین

## دیداری در طواف

تا به کعبه قد رعناى تو بینم به طواف

بهر طوف تو به تن می‌کنم احرام دگر

آدینه‌ها بی تو ۵۴

از دیگر تشرّفاتى که در دوران غیبت صغریّ روی داده و در اواخر سده سوم اتفاق افتاده، شرف یابى محمّد بن عبدالله قمى است که مرحوم شیخ الطائفه از محمّد بن احمد بن خلف نقل نموده. وی گوید:

در مسجدی در منزل معروف به عباسیه که دو مرحله با فسطاط مصر فاصله داشت، فرود آمدیم و غلامان من متفرّق شدند و فقط یک غلام عجمی با من در مسجد باقى ماند. گوشه مسجد پیرمردی را دیدم که پیوسته مشغول تسبیح بود. خورشید که وسط آسمان رسید، ظهر شد نماز را در اوّل وقت خواندم و آن پیرمرد را دعوت به طعام نمودم و از او خواستم با من غذا بخورد. او هم پذیرفت.

وقتی نهارمان تمام شد از اسم و رسم و نام پدر و محلّ و شهر و کار و مقصدش جويا شدم.

گفت نامش محمّد بن عبدالله و اهل قم می باشد و سی سال است که در طلب حق پیوسته شهرها و ساحلها را در نوردیده و حدود بیست سال در مکه سکنى گزیده و از اخبار جستجو داشته و از آثار پی گیری نموده - شاید راهی به دیار یار یابد و از آن جان

جانان خبری پیدا کند - تا آن که در سال ۲۹۳ طواف خانه کعبه می‌نموده و سپس برای نماز به مقام ابراهیم علیه السلام آمده و چشمش روی هم رفته، صدای دعایی که مانندش را شنیده بوده، او را متوجه ساخته - محمد بن عبدالله گفتارش را چنین ادامه داد: -

نظری به داعی افکندم و تأملی در خواننده دعا نمودم. دیدم جوانی است گندم‌گون که هرگز همانند او در زیبایی صورت و اعتدال قامت ندیده بودم. در مقام نماز خواند و برای سعی به طرف مَسعی بیرون رفت. دنبالش را گرفتم و حق تعالی در قلبم چنین افکند که وجود مقدس حضرت صاحب الزمان علیه السلام است - همان کسی که سی سال در طلب و جستجویش بودم - وقتی سعی‌اش تمام شد به طرف بعضی از شعاب و درّه‌های مکه رهسپار شد من هم پیوسته دنبالش می‌رفتم. وقتی نزدیکش رسیدم با مردی سیاه پوست که جثه‌ای بس بزرگ و عظیم داشت، رو به رو شدم که سر راه بر من گرفت و فریادی زد که صدایی هولناک‌تر از آن به گوشم نرسیده بود. گفت: ما تُریدُ عافاکَ الله؟!

چه می‌خواهی، خدا به تو عافیت ارزانی دارد؟ لرزه بر اندامم نشست.

ایستادم و از رفتن بازماندم و آن آقا از نظرم ناپدید شد. متحیر و سرگردان ایستاده بودم. توقف و حیرتم که به طول انجامید شروع کردم خود را ملامت نمودن و سرزنش کردن؛ چرا با زجر و منع سیاهی و فریاد و جلوگیری اسودی از راه بازماندم و به مقصد و



مقصود نرسیدم؟ لذا با خدای خود خلوت نمودم و پیوسته دعا می‌کردم و او را به حقّ رسولش و اهل بیت رسولش سوگند می‌دادم که سعی و تلاش و جدّ و کوشش مرا قرین ناامیدی و محرومیت ندارد و برای من از ناحیه آن وجود مقدّس اثر و نشانه‌ای ظاهر سازد که ثبات قلب و اطمینان دل پیدا کنم و بصیرتم فزونی یابد.

چند سال از این جریان گذشت تا آن که به زیارت رسول خدا حضرت مصطفیٰ ﷺ مشرف شدم. زمانی که در روضه منوره حضرتش بین قبر و منبر نماز می‌خواندم لحظه‌ای چشمم گرم شد. ناگهان کسی مرا حرکت داد. بیدار شدم دیدم همان شخص اسود و مرد سیاهی است که مدتی قبل - در اطراف مکه - سر راه را بر من گرفت و مرا از مقصودم باز داشت. به من گفت: ما خَبْرُكَ وَ كَيْفَ كُنْتَ؟ چه خبر داری؟ و چه طور هستی؟

گفتم: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ أَذْمُكَ، حمد حق دارم ولی تو را مذمت می‌کنم - و از دست تو ناراحت هستم که مانع دیدار یار شدی - گفت: چنین مگو و مرا مذمت مکن که من مأمور بودم - سر راه بر تو بگیرم و - با تو آن گونه سخن بگویم و چونان خطابی داشته باشم. ولی بدان که خیر کثیری نصیبت شده. دل خوش دار و بیش از پیش در مقام شکر و سپاس خدای عزّ و جلّ برای نسبت به آن چه درک نمودی و دیدی.

سپس از من پرسید: فلانی چه شد؟ و نام بعضی از دوستانم را که

اهل معرفت و بصیرت بود، برد. گفتم: در برقه<sup>۱</sup> است. گفت: راست گفتمی. دیگر بار اسم یکی دیگر از رفقایم را به میان آورد که در عبادت ساعی و کوشا بود و در دیانت با بصیرت و بینش. گفتم: در اسکندریه است. همچنین نام جمعی از برادران و دوستانم را برد و جویای حالشان شد. سپس اسم غریب و ناشناسی را ذکر کرد و گفت: فغفور چه می‌کند؟ گفتم: او را نمی‌شناسم. گفت: چه گونه او را بشناسی و حال آن که رومی است و حق تعالی او را هدایت نموده و از قسطنطنیه برای نصرت و یاری بیرون می‌آید. سپس از شخص دیگری سؤال کرد: گفتم: او را هم نمی‌شناسم. گفت: این شخص از اهل هیت<sup>۲</sup> است و از انصار و یاران مولای من ﷺ می‌باشد. به نزد اصحاب و دوستانت برو و به آنان بگو:

نَرْجُو أَنْ يَكُونَ قَدْ أذِنَ اللَّهُ فِي الْإِنْتِصَارِ لِلْمُسْتَضْعَفِينَ وَ فِي الْإِنْتِقَامِ مِنَ الظَّالِمِينَ.

امیدواریم که حق تعالی رخصت یاری ضعیفان و انتقام از ظالمان را داده باشد.

۱. برقه نام مکان‌های متعددی است از جمله منطقه وسیعی در فاصله اسکندریه و افریقیه و همچنین آبادی نزدیک قم که هر دو محل در این جا مناسبت دارد. (معجم البلدان ۳۸۹/۱)

۲. هیت نام مکان‌های متعددی است از جمله شهری بر ساحل فرات بالاتر از انبار. (معجم البلدان ۴۲۱/۵).

من جمعی از دوستانم را ملاقات نمودم و این پیامی که آن مرد  
اسود و رجل سیاه داده بود، به آنان رساندم.

- سپس آن مرد سیاه پوست گفتارش را چنین ادامه داد: -

من می‌روم و تو را سفارش و توصیه به این امور می‌نمایم:

أَنْ لَا تَتَلَبَّسَ بِمَا يَثْقُلُ عَلَى ظَهْرِكَ وَ يَتَعَبَ بِهِ جِسْمُكَ، وَ أَنْ  
تَخِيسَ نَفْسَكَ عَلَى طَاعَةِ رَبِّكَ؛ فَإِنَّ الْأَمْرَ قَرِيبٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ  
تَعَالَى.

پیرایه‌هایی که پشتت را سنگین می‌کند بر خود میند و جسم و  
تنت را به تعب و خستگی مدار، و خود را بر طاعت حق نگه دار  
که همانا امر نزدیک است اگر خدای بخواهد - پایان گفتار محمد  
بن عبدالله قمی.

محمد بن احمد بن خلف گوید: امر کردم خزانه دار پنجاه دینار به  
او بدهد و از او خواستم قبول کند و بپذیرد. گفت: ای برادر،  
خداوند بر من حرام نموده که چیزی از تو قبول کنم در حالی که از  
آن مستغنی و بی نیاز هستم، آن سان که بر من حلال است  
وقتی محتاج هستم. به او گفتم: آیا کسی غیر از من از اصحاب  
سلطان این مطالب را از تو شنیده است؟ گفت: آری، احمد بن  
حسین همدانی که در آذربایجان از نعمتش محروم گشته و به  
امید ملاقات کسی که من به دیدارش نایل آمدم، برای حج  
رخصت جست و در آن سال حج نمود و ذکروه بن مهرویه او را

### کشت.<sup>۱</sup>

- پس از این گفتگو با محمد بن عبدالله قمی - از یکدیگر جدا شدیم و من به طرف مرز رفتم. سپس حج نمودم و در مدینه مردی را دیدار کردم به نام طاهر که از فرزندان حسین اصغر<sup>۲</sup> بود و گفته می‌شد که از این امر چیزی می‌داند - و ارتباطی با ناحیه مقدسه دارد - پس من مواظبت بر تماس و ارتباط با او داشتم تا

۱. ذکویه بن مهرویه قرمطی که به سال ۲۷۴ به عهد المکفی بالله خروج کرد و مذهب زندقه آشکار کرد و بر کوفه و دیاربکر و بعضی از شام مستولی شد و به حجاز رفت و در روز عرفه در حرم حاجیان را بکشت. حجاج بیرد و خواست راه کعبه معظم بسته گرداند چنان که دیگر کس به کعبه نرود. مکفی لشکرها بفرستاد و در ترتیب لشکرها مال بذل کرد و ایشان را به کزات محاربات عظیم رفت تا سرانجام او را به دوزخ رسانیدند. (لغت نامه دهخدا - ذکویه)

۲. حسین اصغر فرزند امام چهارم علیه السلام از اصحاب پدر و برادر و برادر زاده‌اش، حضرت سجاد و باقر و صادق علیهم السلام بوده و در سال ۱۵۷ در سن ۷۴ سالگی از دنیا رفته است. حضرت صادق علیه السلام در حق او فرمودند: *عَمِيَ الْحُسَيْنُ مِنَ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنَا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً*، عمویم حسین از کسانی است که مشمول این آیه شریفه است که در صفات عباد الرحمن آمده: در روی زمین آرام و پنهان از شر دشمنان حرکت می‌کنند و چون با جاهلان رو به رو شوند با سلام دیدار دارند. او برادر پدر و مادری حضرت باقر علیه السلام بوده. (مستدرکات علم الرجال ۱۶۰/۳)

مزار او کنار کوهی است که با نیشابور ۱۶ فرسخ و با قوچان ۱۲ فرسخ و با کلیدر ۵ فرسخ فاصله دارد، و نام کلیدر جوزجان است. (مستدرکات علم الرجال ۱۰۱/۳)

با من مأنوس شد و از صحت و درستی عقاید من آگاه گردید.  
به او گفتم: ای پسر رسول خدا، به حق پدران پاک و نیاکان  
طاهرینت مرا هم همانند خودت بر این امر آگاه کن؛ زیرا کسانی  
که تو هم به آنان اعتماد داری، به من خبر داده‌اند که قاسم بن  
عبدالله بن سلیمان بن وهب<sup>۱</sup> به خاطر اعتقادات من در تعقیب  
من است و مکرر در مقام ریختن خون من برآمده و خداوند مرا از  
گزند او حفظ نموده و به سلامت داشته - لذا من نمی‌توانم توقف  
کنم و باید زودتر بروم که اگر بر من دست یابند و مطلع شوند چه  
بسا در مقام از بین بردن من برآیند. لذا با این خصوصیات اگر  
خبری از آن ناحیه مقدسه داری و ارتباطی با آن جان جانان، مرا  
زودتر با خبر ساز.

به من گفت: ای برادر، آن چه از من می‌شنوی پنهان کن. خبر<sup>۲</sup>  
در این کوه‌هاست و آنان که شب هنگام زاد و توشه به محل‌هایی

---

۱. ظاهراً مقصود وزیر المکتفی بالله است که دهخدا چنین آورده: قاسم بن عبدالله  
وزیر المکتفی بالله بود و پس از وی عباس بن حسین به وزارت رسید. قاسم بن عبدالله  
در بستر بیماری افتاده بود. عباس بن حسین به عیادت او رفت. پسران قاسم از او  
استقبال کردند. عباس دست ایشان را بوسید و معذرت خواست. پس از عیادت همین  
که از خانه بیرون شد قاسم وفات یافت و خلیفه وزارت به عباس بن حسین داد و او  
به عزای قاسم رفت. پسران قاسم که بامداد عباس ایشان را بوسه داده بود شب نارسیده  
دست عباس را بوسه دادند. (لغت نامه دهخدا - قاسم بن عبدالله)

۲. در بحارالانوار به جای «خبر» «خیر» آمده است: خیر در این کوه‌هاست.

که می‌شناسند، می‌برند عجایبی مشاهده می‌نمایند. ما از فحص و تفتیش نهی شده‌ایم. با او وداع و خداحافظی نمودم و از او جدا شدم.<sup>۱</sup>

خوب است حال که دستمان از همه جا کوتاه است، در کنار این تشرّف و دیدار و پیام، و سفارش‌هایی که صاحب این شرف‌یابی و ملاقات داشته و خصوصیات که این جریان دارد، تأمل و نگرش و عنایت و دقتی داشته باشیم.

صاحب این دیدار جناب محمد بن عبدالله قمی سی سال در طلب و جستجوی حق، شهرها و ساحل‌ها را پشت سر می‌گذارد و با نبود امکانات در آن زمان، برای ره جویی به آن مظهر حق مسلماً متحمل مشکلات فراوانی شده است، و چون احتمال شرف حضور آن خداوندگار شرف را در مکه و مدینه بیشتر می‌دهد بیست سال در آن خطّه و سامان سکنی می‌گیرد تا سرانجام همای سعادت بر گوش و چشمش سایه می‌افکند و به افتخار شنیدن صدای دعای آن روح دعا و دیدار آن مظهر جمال کبریا نایل می‌شود.

توصیفی که از صوت آن لسان الله الناطق نموده یک جمله است که همه آن چه باید گفته شود در این یک جمله آمده است:

لَمْ يَجْرِ فِي سَمْعِهِ مِثْلُهُ.

چونان صدایی هیچ وقت به گوشش نرسیده است.

چرا چنین نباشد و حال آن که صدای دعای کسی است که چون آن داعی در آن روزگار کسی نبوده است.

### السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ رَبَّانِي آيَاتِهِ.

صدای دعای داعی الهی است که ربّانی آیات الله است؛ صدای دعای داعی الله و داعی الی الله است. خوب است عزیزان به آن چه در توضیح این جمله در زیارت شریف آل یس آورده‌ایم، مراجعه نمایند.<sup>۱</sup>

آری، صدای دعای کسی است که دعای ارباب دعا به یمن وجود او و به برکت دعای او به مرز اجابت می‌رسد.

صدای دعای کسی است که حلقومش حلقوم عصمت است و نایش نای قداست و زبانش زبان طهارت و کامش حیات بخش شیرین کامان معرفت و ثنایایش ثنا گستر حق و لبانش لبالب از لبّ الالباب.

چه زیبا مرحوم شمس اصطهباناتی این صفات را بیان نموده است:

به پیشانی‌اش نام یزدان نوشته

به بازوش آیات قرآن نوشته

به تاجش شهنشاه دوران نوشته

به سرپنجه‌اش عدل و احسان نوشته

به کنج لبش آب حیوان نوشته

به خال سیاهش دل و جان نوشته

به فرقی رموزی ز فرقان نوشته

دلیل الوهیت از آن مُنلّل<sup>۱</sup>

خوشابه حالت ای محمد بن عبدالله قمی که صدای آن روح دعا را در مقام ابراهیم شنیدی که همه ارباب معرفت شیفته و شیدای آن صدای ملکوتی و صوت ربّانی، آن هم در قالب دعا هستند.

آری، جناب محمد بن عبدالله قمی به افتخار استماع صوت همایونی آن همایون همای پرده نشین نایل آمده و علاوه، توفیق زیارت و قابلیت دیدار آن طاووس اهل الجنّة را یافته و در مقام توصیف سیمای دل ربایش یک جمله آورده:

فَإِذَا هُوَ شَابٌ اشْمَرٌ لَمْ أَرَ قَطُّ فِي حُسْنِ صُورَتِهِ وَاعْتِدَالِ قَامَتِهِ.

جوانی گندم گون که همانند او در حسن صورت و اعتدال قامت

هرگز ندیده بودم.

آن چه نسبت به سمره و گندم گونی آن وجود مقدّس گفتنی بوده در آثار قبل آورده ایم<sup>۲</sup> که خوب است عزیزان مراجعه نمایند.

ترسیم مضاف و تصویر مزیدی که او آورده، حسن صورت و

---

۱. دیوان شمس اصطهباناتی، منظومه شمس ۳۴۱. ما هم چند مصرع بر آن

افزوده ایم:

به فرق ثنائش ثناخوان نوشته به زلف پریشش پریشان نوشته

به لعل لبانش بدخشان نوشته

۲. از جمله حدیث سفیران ۹۷.



اعتدال قامت است که گویا جز همان چه او گفته چیزی نتوانیم بگوییم  
و بنویسیم. حسن صورت و اعتدال قامتی که مثل و مانند ندارد.

ای روی تو زیبایی بخشیده به زیبایی

سرو از قد رعنائت آموخته رعنائی

جز فکر تو خوبان را نبود سر سودایی

«ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی

جان بی تو به لب آمد وقت است که باز آیی»

هر صبح گل از رشکت از رخ عرق افشاند

همچون تو گلی جانا فردوس نرویانند

حال دل پر خونم چون است خدا داند

«دائم گل این بستان شاداب نمی ماند

دریاب ضعیفان را در وقت توانایی»

از باده وصل خود ما را بچشان جامی

ما را نبود جانا غیر از تو دل آرامی

گفتی ز کفم دردی از درد بیاشامی

«ای درد توام درمان در بستر ناکامی

وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی»<sup>۱</sup>

آری، مگر حسن صورت وجه الله را می شود توصیف کرد؟

---

۱. از جزوه خطی اشعار مرحوم شهودی، حاج شیخ عبدالله واعظ یزدی در تضمین

به هر چه وصف نمایم تو را به زیبایی

جمیل‌تر ز جمالی چو روی بنمایی

صفت کنند نکویان شهر را به جمال

تو با چنین جمال در صفت نمی‌آیی

تفاوت شب و روز از برای ماست نه تو

از آن سبب که تو خود مهر عالم‌آرایی

شب وصال تو دانستم از چه کوتاه است

تو خود ستاره‌روزی چو پرده بگشایی

ز خاک پای عزیز تو برنندارم سر

که نیست از تو مرا طاقت شکیبایی<sup>۱</sup>

مگر اعتدال قامت آن قامت عدل را می‌توان تصویر نمود؟

این که تو داری قیامت است نه قامت

وین نه تبسم که معجز است و کرامت

هر شب و روزی که بی تو می‌رود از عمر

بسر نفسی می‌رود هزار ندامت

عمر نبود آن چه غافل از تو نشستم

بساقی عمر ایستاده‌ام به غرامت

سرو خرامان چو قد معتدل نیست

آن همه وصفش که می‌کنند به قامت

چشم مسافر که بر جمال تو افتد  
عزم رحیلش بدل شود به اقامت  
اهل فریقین در تو خیره بماند  
گر بروی در حسابگاه قیامت<sup>۱</sup>

باری، این دیدار در شرایطی است که حدود سی و هشت سال از عمر شریف آن وجود مقدس گذشته. گرد کعبه طواف می‌نموده، پس از طواف شاهد نماز خواندن آن حقیقت صلاة بوده، آن هم در مقام ابراهیم. دیده است آخرین بازمانده معصوم از نسل خلیل خدا ابراهیم علیه السلام در مقام جد امجدش نماز می‌خواند.

محمد بن عبدالله قمی توضیحی نسبت به نماز آن حضرت نیاورده است. جاداشته عرض کند: **السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَ تَقُتُّ.**

**در نمازی و رشک می‌کشم با وجودی که با خدای منی**

همچنین ناظر سعی آن ساعی الی الله بوده و وقوفش را بر صفا و از صفا به مروه رفتن و از مروه به صفا آمدن آن صفا بخش صفا و آخرین مصداق آیه **اصطفا** را مشاهده نموده، در حالی که حق تعالی در قلبش این حقیقت را القا کرده که این خورشیدوش، این ماه صورت، این سروقامت، این طائف بیت، این مصلی و نمازگزار، این ساعی و سعی آور میان صفا و مروه، قلب دایره وجود و محور گردونه بود، کلمه محمود، حجت معبود و وجود مسعود حضرت صاحب الزمان اباصالح

المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد.

در حال طواف و نماز و سعی و سایر مناسک توجه داشته باشیم که چه بسا در محدوده‌ای که من طواف می‌کنم آن وجود مقدس هم که هستی طائف تارک اوست، طواف می‌کند.

در این قرب مقام که نماز می‌گذارم چه بسا آن حقیقت نماز هم به نماز قامت بسته باشد.

بر این صفا که ایستاده‌ام چه بسا آن صفوه هم توقف نموده باشد. و در این مسیر که سعی می‌کنم چه بسا آن سعی حقیقی هم به سعی مشغول باشد، که اگر به این جهات توجه داشته باشیم طواف و نماز و سعی و سایر مناسکمان جهت دیگری پیدا می‌کند که خوب است عزیزان به آن چه در این زمینه‌ها در کتاب این جا مکه است آورده‌ایم مراجعه داشته باشند.<sup>۱</sup>

آری، وقتی به این حقیقت توجه کردیم با خود زمزمه می‌کنیم:

ای سید انس و جان داد از غم تنهایی

مردیم ز هجرانت ای کاش که بازآیی

ای پادشه خوبان ای والی جسم و جان

بازآی نگر برپاست بس شورش و غوغایی

۱. ان شاء الله به زودی سه اثر به نام‌های «این جا مدینه است» «این جا مکه است» «این جا مشاعر است» در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد که حاوی حقایق بسیاری در این زمینه و سایر زمینه‌هاست.

آیا شود ای مولا کز راه وفا یک دم

شمس رخ نیکویت بر خلق تو بنمایی

ای پردهنشین دل وی صفوة آب و گل

ای زینت هر محفل وقت است برون آیی<sup>۱</sup>

آری، مضاف بر همه این‌ها جناب محمد بن عبدالله قمی مقصد آن عالی جناب و جلالت انتساب را به شعاب و راه‌های میان کوه‌های مکه ناظر بوده و قدم پشت سر آن حضرت نهاده و مقداری در ظلّ و سایه آن ظلّ الله الممدود سیر کرده، بدین امید که توفیق شرف‌یابی به محضر باهر النور آن مظهر یهدی الله لنوره من یشاء را در خیام با احتشام و قباب گردون سایش پیدا کند و به افتخار حضور در حجله ناز و سرا پرده اعزاز آن بزرگ راز هستی نایل آید و در بزم قربش از جام لی معه سرمست گردد.

ولی غافل از این که همین مقدار سعادت هم کمتر نصیب کسی گردیده و بیش از این هم حدّ او نبوده. به همین جهت چاکری از چاکران دربار ولایت مدارش با صدایی هول‌انگیز سر راه بر او می‌گیرد و مانع ورود او به قرقگاه سلطنتی و حریم محترم ظلّ الله می‌گردد. ما تُرید عافاک الله، چه می‌خواهی خدا تو را عافیت بخشد. می‌دانی چه اراده داری و کجا می‌خواهی بروی؟

---

۱. گل نرگس ۸۶، سروده شهاب خونساری.

ای جان برون نیامده جانانت آرزوست

زَنَارِ نَاگَسْتَه و اِیْمَانَتِ آرزوست

بر درگهی که نوبت هب لی همی زنند

موری نه‌ای و ملک سلیمان آرزوست

چون کودکان خرد که دامان کنند پر

بر نی سوار گشته و میدان آرزوست

در ضرب‌خانه لمن الملک کردگار

زر نیستی و سگه سلطانت آرزوست

خاموش کن که کار تو آسان کننده اوست

دامان او بگیر اگر آنت آرزوست<sup>۱</sup>

آری، با شنیدن جمله ما تُرید عافاکَ اللهُ، لرزه بر اندام محمد بن

عبدالله قمی می‌نشیند و از ادامه مسیر باز می‌ماند و آن چه برای او به

جا می‌ماند افسوس است و حسرت، اسف است و حیرت؛

-: چه شد؟ خواب بودم یا بیدار؟ چه دیدم؟ چه سعادت دست داد

و از دست رفت؟ چه توفیقی رفیق شد و از کف رست؟ چه طایر قدسی

در دام دیده و دل نشست و چه زود از مدار بیضوی چشم محو شد؟

زَالَ الشَّخْصُ عَنِ بَصْرِي وَ بَقِيَتْ مُتَّحِيرًا.

سی سال رنج و زحمت، کوشش و جدیت، سعی و تلاش حاصلش

همین بود؟ خیلی خوب بود ولی خیلی کم بود! چه آرزوها داشتم و به

خودم چه وعده‌ها داده بودم! چه امیدها در دل کشته بودم و چه آمالی در سینه داشتم که چون توفیق دیدار یافتم به آنها برسیم! ولی همه وعده‌ها، همه نویدها، همه امیدها، همه آرزوها، همه آن چه فکر می‌کردم همه از دست رفت.

### زَالَ الشَّخْصُ عَن بَصْرِي.

خوش می‌روی به تنها تن‌ها فدای جان  
مدهوش می‌گذاری یاران مهربان  
آینه‌ای طلب کن تا روی خود ببینی  
و ز حسن خود بماند انگشت در دهانت  
من آب زندگانی بعد از تو نمی‌خواهم  
بگذار تا بمیرم بر خاک آستانت  
ای گلبن خرامان با دوستان نگه کن  
تا بگذرد نسیمی بر ما ز بوستانت  
ما را نمی‌برازد با وصلت آشنایی  
مرغی لب‌تر<sup>۱</sup> از من باید هم‌آشیانت<sup>۲</sup>

### وَبَقِيْتُ مُتَحَيِّرًا.

آری، او رفت و من متحیر باقی ماندم. چه کنم؟ چه خاکی بر سرم بریزم؟ چه فرصتی به دستم آمد و از دستم رفت! شاید برای بسیاری از

۱. لبق: زیرک و ظریف و نرم خوی. (فرهنگ عمید)

۲. کلیات سعدی ۵۷۶ طیبات.

ما در طول زندگی لحظاتی پیش آمده که از شدت تأثر و تأسف گویا همه چیز خود را از دست داده‌ایم؛ نه توان رفتن، نه قدرت ماندن، نه نیروی گفتن، نه استعداد فریاد زدن و فغان برآوردن. مدت‌ها به حالت تحیر مانده‌ایم.

اگر چنین وضعی برای ما پیش آمده باشد شاید تا حدودی بتوانیم وضع جناب محمد بن عبدالله قمی را تصویر کنیم و در نظر مجسم سازیم. مدتی طولانی با چنین وضعی رو به رو بوده و سرانجام جز دعا و خلوت با خدا و عرض حال و شکوه به ساحت قدس ربوبی چاره‌ای ندیده. لذا اقدام به چنین مهمی نموده است.

آری، مگر خدا دست گیرد و مرا از این تحیر و حسرت و فسوس و تأثر رهایی بخشد.

خدایا، به حق رسولت و دودمانش مرا محروم مدار!

بارالها، سعی و کوشش مرا بدون نتیجه مگذار!

کردگارا، ثبات قلب به من ارزانی دار!

الها، فزونی بصیرت و بینش به من ببخش!

آری، در چنین شرایطی تنها چیزی که مایه آرامش و رهایی و نجات از آن حال سخت و دشوار است التجاء به حق تعالی و رفتن به پناه خداست که او کمک کند، و گرنه چه بسا چنین حالاتی پی آمده‌های غیر قابل جبرانی داشته باشد.

باری، سرانجام دعایش مستجاب شد و پس از چند سال در روضه منور شمع کاشانه وجود، پیامبر موعود، حضرت ابی القاسم محمد محمود علیه السلام روزنه‌ای به رویش باز شد و دیگر بار نسیمی از دیار یار



با واسطه بر مشام جاننش نشست و در فاصلهٔ میان قبر و منبر با همان اسودی که سر راه بر او گرفته بود، رو به رو شد و به او فهماند که اگر سر راه بر تو گرفتم و نهیب بر تو زدم مأمور بودم، آن هم از ناحیهٔ آمر هستی به اذن خالق هستی.

سپس همان چاکر سیاه و خادم خرگاه و مأمور حفاظت و حراست دربار ولایت مدار در مقام استفسار از حال جمعی از اصحاب برآمده. معلوم می‌شود جمعی که دل به آن صاحب‌دل داده‌اند نام و یادشان در نزد آن حقیقت‌یاد و ذکر، معلوم و مذکور است، هر چند توفیق دیدار نیابند و لیاقت شرف‌یابی نداشته باشند. این امر هم فوزی است بس عظیم و منزلتی بس بلند و رفیع.

آن چه در قسمت دیگر این جریان قابل توجه بیشتر و حایز اهمیت فزون‌تری است پیامی است که آن سیاه سفیددل و اسود صاحب قلب بیاض و ضمیر روشن به محمد بن عبدالله قمی داده که به اصحابش برساند، و همچنین سخنی که محمد بن عبدالله قمی با محمد بن احمد خلف داشته که از هر دو بوی قرب ظهور و نزدیکی فرج استشمام می‌شود. این گونه تعبیرات را با توجه به این که تحقق نیافته، چه بسا بتوان با مسألهٔ بداء پذیرا شد، و یا برگشایش فی الجمله و فرج نسبی حمل نمود، و یا با توجه به آن چه در قرآن شریف نسبت به قیامت آمده:

﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا \* وَتَرَاهُ قَرِيبًا﴾<sup>۱</sup>

همانا آنان - کافران - قیامت را دور می‌پندارند و ما آن را نزدیک می‌بینیم.

وقتی قیامت نزدیک و قریب باشد به طریق اولی ظهور موفور السرور آن وجود مقدس قریب و نزدیک است، به هر معنایی که قرب قیامت را معنی کنیم. بیضاوی در این آیه شریفه گفته است:

﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ﴾ الضمير للعذابِ أو يوم القيامة ﴿بَعِيدًا﴾ مِنْ  
الإمكان ﴿وَنَرَاهُ قَرِيبًا﴾ مِنْهُ أَوْ مِنَ الْوَقْعِ.<sup>۱</sup>

همانا آنان عذاب یا قیامت را دور از امکان می‌شمرند و ما آن را نزدیک به امکان و یا وقوع می‌دانیم.

در خطبات نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم:

وَكُلُّ مُتَوَقِّعٍ آتٍ وَكُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانٍ.<sup>۲</sup>

هر آن چه توقع و انتظار آمدنش می‌رود می‌آید و هر چه آمدنی است قریب و نزدیک است.

پیرمرد قمی که در سایه گفت و شنود با آن رجل اسود و سیاه قیمتی‌تر از سفید به کمالی رسیده، به محمد بن احمد بن خلف در لحظات پایانی و مراسم تودیع و خداحافظی جملاتی گفته که از جهت تنبّه و تنبیه و نصیح و خیرخواهی بسیار قابل توجه است، و مناسب

۱. انوار التنزیل و اسرار التأویل ۳۸۷/۵.

۲. نهج البلاغه از خطبة ۱۰۱.

است پیوسته نُصِبُ العین خود بداریم و الگو و ملاک کار و زندگی خود قرار دهیم.

سعی کنیم هر چه می‌شود سبک‌تر، ساده‌تر، و بی‌پیرایه‌تر زندگی کنیم، پشتمان را سنگین نکنیم، جسم و جانمان را به تعب و مشقت برای آن چه ارزشی ندارد وا نداریم، بار سنگین برنذاریم، زحمت بیهوده نکشیم.

متأسفانه نوعمان نوع تلاش‌ها و کوشش‌ها و سعی‌ها و جهش‌ها مان مرتب با این گونه مسایل است. مسایلی که ارزشی ندارد، اموری که نفعی از جهت دینی و آخرتی ندارد، زحمت‌هایی که بیشتر زحمت می‌زاید به جای این که زحمت بزداید، رنج‌هایی که رنجش‌ها می‌آورد به جای این که رنج ببرد.

یک عمر می‌دویم، زحمت می‌کشیم، حلال و حرام را به صورت مشتبه جمع می‌کنیم، جسم و جانمان را به سختی و بیماری و درد و ناراحتی مبتلا می‌سازیم، حاصل آن چه می‌شود؟ حاصل این که من انسان، گل سر سبد هستی خوشحال می‌شوم که جمادی جایش را عوض کند؛ فرش از دکان فرش فروشی به خانه‌ام آید، مبلمانی از مغازه مبیل فروشی به اتاق پذیرایی‌ام وارد شود، پرده‌ای از پرده سرایی در سرایم آویخته گردد، فلز زرد رنگی و یا سفید چهره‌ای بر دست و سینه‌ام نشیند، ظروف تجملی از پشت شیشه‌ای به پشت شیشه‌ی خانه‌ام منتقل شود و یا دکوراسیون منزلم تغییر شکل و قیافه دهد. من خوشحال می‌شوم، فخر می‌فروشم، مباحثات می‌کنم.

ای کاش از مسیر صحیح بود و رواء، و پی‌آمد وزر و وبال نداشت،

که متأسفانه نوعاً چنین پیرایه‌هایی با حبس حقوق لازم ارباب حق و یا تعدی و تجاوز به انحاء مختلف به حقوق خلق همراه است. تأسف آن وقت بیشتر که باز در موقعیت و شرایطی که باید به فکر سبک کردن بار و جمع کردن لوازم سفر باشم بارم را سنگین و سنگین‌تر می‌کنم. گاهی به همان بهره‌وری خیالی هم که داشتم، نمی‌رسم و با پستی سنگین از وزر وبال می‌گذارم و می‌گذرم.

تو دانی که دنیاست ناپایدار

نباشد به ناپایدار اعتبار

بیفشان به این بسی‌بقا دست رد

فلک بخشد امروز و فردا برد

به نکبت‌سرا بسته‌ای دل چرا؟

فرورفته‌ای زنده در گل چرا؟

به مردی توانی گرفتن جهان

ولی مرگ گیردت ناگهان

به دنیا تو را تیز دندان آاز

اجل در قفایت دهن کرده باز

چه بنندی میان را به زرین کمر

که بستن ضرور است رخت سفر

پی این سفر ساز و برگی بیار

سَرشکی بسیار و نیازی بیار

به آرزو و امل این چه دل بستگی است؟!

نجات و سعادت به وارستگی است

خدابندگان از تو فالان به حق

دل مستمندان ز جور تو شوق

شعورت چه شد ای اسیر غرور

مگر از غروری عدیم‌الشعور

شب عمر رفت و چنین خفته‌ای

ندیدی مگر خواب آشفته‌ای<sup>۱</sup>

با چنین ثقل و سنگینی‌ها و زیور و پیرایه‌ها و علقه و بستگی‌ها

نه راهی به دیار یار می‌توان یافت و نه نامی در جمع آن یاران و نه

نشانی در میان آن بی‌ نشانان، هرچند نشان آنان را هم بر صدر بگذارم

و سنگ آنان را هم به سینه بزنم و فریاد یابن الحسن هم دردم، که با

این ثقل و سنگینی‌ها دوستی و آشنای با آن سبک باران میسر نیست؛

زیرا با سبک باران سبک باری نکوست.

چه زیبا صائب صائب رأی حال من و امثال مرا ترسیم نموده:

در هوای کار دنیا می‌فشانی جان چرا؟

می‌کنی در راه بت صید حرم قربان چرا؟

دل به دنیای دنی دادن نه کار عاقل است

می‌دهی یوسف به سیم قلب ای نادان چرا؟

می‌کشد آبای علوی انتظار مقامت

مانده‌ای در بند این گهواره چون طفلان چرا؟

از بصیرت نیست گوهر را بدل کردن به خاک

آبروی خویش می‌ریزی برای نان چرا؟

نان جو خور در بهشت جاودانی سیر کن

می‌خوری خون از برای نعمت الوان چرا؟

چیست اسباب جهان تا دل بر او بندد کسی

می‌کنی زَنار را شیرازه قرآن چرا؟

در بیابان عدم بی‌توشه رفتن مشکل است

نیستی در فکر تخم‌افشانی ای دهقان چرا؟<sup>۱</sup>

صحبت در پیام محمد بن عبدالله قمی بود که هر چه می‌شود از  
ثقل‌ها و سنگینی‌ها بکاهیم و خود را به زحمت و مشقت وا نداریم.  
خیلی راحت‌تر و بی درد سرتر از این هم می‌شود زندگی کرد.  
خیلی ساده‌تر و بی پیرایه‌تر از این هم می‌شود زیست. عمرمان،  
جوانی‌مان، سلامتی‌مان و سایر امکانات را در راه آن چه ارزشی ندارد  
از دست می‌دهیم و وقتی به خود می‌آییم که دیگر فرصت از دست  
رفته و راه چاره مسدود گردیده و طریق بازگشت بسته شده است و  
کاری از دست‌مان بر نمی‌آید. آن گاه به غم و اندوه می‌نشینیم و آه و  
فسوس بر می‌آوریم.

سفارش دوم محمد بن عبدالله قمی به محمد بن احمد بن خلف این

است که:

خودمان را در بند طاعت حق بداریم و جانمان را بر فرمان‌پذیری او حبس نماییم؛ حبسی که مقدمه آزادی است و ضیقی که زمینه ساز وسعت است، آن هم آزادی از همه قیدها و وسعتی به وسعت هستی. پیوسته در برابر خود این آخرین جمله پیرمرد قمی توفیق یافته را بداریم که:

### فَإِنَّ الْأَمْرَ قَرِيبٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

همانا امر - فرج - نزدیک است و ظهور موفور السرور قریب. اگر راستی چنین است که راستی هم چنین هست، با این علقه‌ها و قید و بندها و با آن چه هر کدامان بهتر می‌دانیم که گرفتارش هستیم، چه گونه می‌توانیم پاسخ مثبت به آن داعی الله بدهیم و سر در خط فرمانش بداریم؟! و در زمره اصحاب و یاران و انصار و جان‌نثارانش قرار گیریم؟ می‌ترسم خدای نخواستہ در سایه این ثقل و سنگینی، وضعی همانند آن چه خادم مرحوم وحید بهبهانی در عالم رؤیا دیده پیدا کنیم که منکر امامت بلکه منکر سیادتش گردیم،<sup>۱</sup> و یا اگر شمشیر در کف با کفایتش نباشد سخن از قتل و کشتنش به میان آوریم، آن گونه که در حدیث نسبت به جمعی آمده است.<sup>۲</sup>

در قسمت پایانی این جریان پس از گفتگویی که میان محمد بن احمد بن خلف با پیرمرد قمی، محمد بن عبدالله روی می‌دهد، شوق و

شوری در او پیدا می‌شود که دیگر بار به حج مشرف شود بدین امید که شاید چونان محمد بن عبدالله قمی راهی به دیار یار یابد و یا به فیض استماع صوتی نایل آید. به مدینه می‌آید که شاید در آن شهر بشارتی بشنود و امیدش با نویدی همراه گردد. سرانجام توفیق معاشرت و انس و الفت با یکی از نوادگان امام چهارم علیه السلام نصیبش می‌شود که گویا بویی از آن بوستان به مشام جانش رسیده و با اصرار و ابرام و قسم و سوگند از او می‌خواهد که خبری به او بدهد ولی غافل از این ابیات:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این متعیان در طلبش بی‌خبرانند

کان را که خبر شد خبری باز نیامد

نشان دریای آتشین از که می‌پرسی که بر کنار می‌سوزد؟!

آن نه رویی است که من وصف جمالش دانم

این حدیث از دگری پرس که من حیرانم<sup>۱</sup>

و اگر هم گاهی اشارتی به خاطر مصلحتی داشته باشند باز پیمان کتمان می‌گیرند و شرط پوشش و ستر می‌نمایند. آن گونه که جناب طاهر بن یحیی با محمد بن احمد بن خلف معمول داشته و او را امر به کتمان نسبت به همین خبر هم نموده که شاید به قرینه حکم و موضوع سایر موارد و شواهد، کتمان و پوشش از غیر دوستان است.



آری، خبری که او می‌دهد:

**الْخَيْرُ فِي هَذِهِ الْجِبَالِ** است که گفتیم در نقل مرحوم مجلسی **الْخَيْرِ** آمده است، خیر در این کوه‌هاست. هر کدام باشد جمله‌ای است بسیار حایز اهمیت و قابل توجه و عنایت.

خبر در این کوه‌هاست. غیر از خبر از او خبری نیست، آن سان که غیر از او خبری نیست. هر چه خبر هست این جاست، همان گونه که هر چه خیر است این جاست.

شاید همین مقدار اظهار هم برای تسکین و آرامش، و شرایط سخت و دشواری بوده که محمد بن احمد داشته که از ناحیه حکومت مورد تعقیب و تهدید بوده. خبر و خیر، خیر و خبر در این کوه‌هاست، ولی چه کسی به آن خیر می‌رسد و یا از آن خبر با خبر می‌شود؟

از این جمله به خصوص با توجه به جمله بعد، این مقدار استفاده می‌شود که چه بسا محل اقامت آن قیامت قامت و سرو بوستان جلالت در برهه‌ای از دوران غیبت صغری در جبال و کوه‌های اطراف مدینه بوده است و جناب طاهر بن یحیی از جمله خواصی بوده که در عصر غیبت صغری از این حقیقت باخبر بوده است. آن چه گفتیم از روایات رسیده استفاده می‌شود. حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

**لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبِهِ مِنْ عَزْلَةٍ،  
وَ نِعْمَ الْأَرْضُ طَيِّبَةٌ، وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَخْشَةٍ.**<sup>۱</sup>

ناگزیر صاحب این امر غیبتی دارد و در آن غیبت ناچار از عزلت و

۱. غیبت نعمانی ۱۸۸ باب ۱۰ حدیث ۴۱، بحار الانوار ۱۵۷/۵۲.

تنهایی است، و خوب زمینی است مدینه، و با سی نفر وحشتی نیست.

این حدیث شریف بیانگر همراهی سی نفر با آن وجود مقدس در سرزمین طیبه است.<sup>۱</sup>

و همچنین از آن چه جناب ابوهاشم جعفری از حضرت عسکری علیه السلام پرسیده، پرسش و جستجو از آن جان جانان در عصر غیبت صغری در مدینه استفاده می شود. وی گوید:

به حضرت ابی محمد - امام عسکری - علیه السلام عرض کردم: جلالت و بزرگواری شما مرا از پرسشی بازداشته. رخصت می دهید سؤال کنم؟ فرمودند: سؤال کن. گفتم: ای سید و آقای من، آیا شما فرزند دارید؟ فرمود: آری. گفتم:

فَإِنْ حَدَّثَ حَدَّثٌ فَأَيْنَ أَسْئَلُ عَنْهُ؟ قَالَ: بِالْمَدِينَةِ.<sup>۲</sup>

اگر حادثه‌ای رخ داد - و شما از دنیا رحلت نمودید - کجا جویای فرزندتان شوم و سراغش را بگیرم؟ فرمود: در مدینه.

از این دو روایت پیوند و ارتباط آن وجود مقدس در عصر غیبت صغری با مدینه کاملاً محسوس و مُشاهد است.

و همچنین از آن چه اسحاق بن عمّار از حضرت صادق علیه السلام آورده آگاهی خواص در عصر غیبت صغری نسبت به مکان آن حضرت

۱. توضیح بیشتر این روایت در کتاب «این جا مدینه است» آمده که به زودی منتشر

۲. بحارالانوار ۱۶۱/۵۱.

می شود.

استفاده می‌شود:

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: برای قائم علیه السلام دو غیبت است. یکی از آن دو قصیر و کوتاه، و دیگری طولانی و دراز مدت. از مکان حضرت در غیبت نخستین جز خاصان شیعیانش کسی باخبر نیست و در غیبت دومین از جایگاهش جز موالیان خاصش کسی مطلع نمی‌باشد.<sup>۱</sup>

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث گوید:

مقصود از خاصان موالی خدمت گزاران و اهل و اولاد، یا آن سی نفر که قبلاً ذکر شد، می‌باشند - که در غیبت کبری در حضور آن حضرت بوده و از جایگاهش باخبرند - و در غیبت صغری بعضی خواص شیعیان از مکان حضرت مطلع بوده‌اند، همانند سفیران یا بعضی از وکیلان.<sup>۲</sup>

بر این اساس ممکن است جناب طاهر بن یحیی از آن خاصانی بوده که در عصر غیبت صغری از قرارگاه سلطنتی و مسکن همایونی آن حضرت باخبر بوده است.

همچنین ممکن است بعضی که عهده‌دار اداره شئون و رساندن توشه و مؤن به آن سوی پرده‌ها هستند و نوعاً شب هنگام مسؤولیت خود را ایفا می‌نمایند، به عجاییبی دست یافته باشند.

۱. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة حدیث ۱۹.

۲. مرآت العقول ۵۲/۴.

آخرین سخنی که جناب طاهر بن یحیی به محمد بن احمد بن خلف می‌گوید و نکته‌ای است بسیار حایز اهمیت و نیاز به کند و کاو بسیار و شرح و توضیح فراوان دارد، این جمله است:

وَقَدْ نُهِينا عَنِ الْفَحْصِ وَ التَّفْتِيشِ.

همانا از تفحص و جستجو و تعقیب و تفتیش نهی شده‌ایم.

شاید با این جمله بتوانیم پاسخ برخی از شبهات و اشکالاتی که در بعضی اذهان است، بدهیم و تعارض ابتدایی و ظاهری که میان بعضی آثار به چشم می‌خورد بر طرف سازیم. آن این است که انتظار ظهور آن وجود مقدس را داشتن، طالب دیدار آن یار بودن، آرزو مند شرف‌یابی به محضرش، و گلبوسه بر آستانهٔ سینه‌اش نهادن، و چهره بر عتبهٔ دربار ولایت مدارش سودن، و گرد و غبار مقدمش را کحل بصر و توتیای دیده نمودن همه این‌ها ممدوح است و پسندیده، ولی در مقام فحص و جستجو برآمدن و پی‌گیری از حریم محترم نمودن و تفتیش از مقرّ و مسکنش داشتن مذموم است و ناپسند؛ همان چه جناب طاهر بن یحیی به محمد بن احمد گفته است:

وَقَدْ نُهِينا عَنِ الْفَحْصِ وَ التَّفْتِيشِ.

شبستان آخِرین

## دیداری در شوط آخِرین

أنا المَهْدِي، أنا قائمُ الزَّمانِ، أنا الذي أَمَلَّأُها  
عَدْلًا كما مَلَأْتُ ظُلماً و جَوْرًا

شیخ الطائفة، مرحوم شیخ طوسی محمد بن الحسن الطوسی صاحب دو جامع از جوامع و کتب اربعه شیعه، در کتاب گران قدر غیبت که از ذخائر کتب امامیه در ارتباط با وجود مسعود حضرت اباصالح المهدی *عجل الله تعالی فرجه الشریف* می باشد، و در سال ۴۴۷، یک سال قبل از این که به نجف اشرف هجرت نماید، آن را تدوین نموده و گوهرهایی بس نفیس را به رشته تحریر درآورده و در گردونه نگارش قرار داده، فصلی دارد با این عنوان:

فَضْلٌ، وَأَمَّا مَا رَوَى مِنَ الْأَخْبَارِ الْمَتَّضِمَةِ لِمَنْ رَأَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ أَوْ عَرَفَهُ فِيمَا بَعْدُ، فَأَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى غَيْرُ أَنَا نَذَكُرُ طَرَفًا مِنْهَا.<sup>۱</sup>

اما اخباری که در بردارنده خبر کسانی است که آن حضرت را دیده اند در حالی که نمی شناختند، یا بعد معرفت پیدا نمودند، بیش از آن است که در احصاء و شمارش درآید، جز این که ما بعضی از آنها را می آوریم.

می‌بینیم مرحوم شیخ در سال ۴۴۷، یعنی در حالی که ۱۸۷ سال از آغاز غیبت صغری گذشته و ۱۱۸ سال از غیبت کبری سپری شده، می‌گوید: دیدار آن جان جانان و شرف یابی به محضر باهر النورش در این مدت کوتاه، قابل احصا و شمارش نیست.

معلوم است بسیاری از آن‌ها نقل نشده و یا اگر هم نقل شده به دست ما نرسیده است. در هر حال نخستین جریانی که در این فصل آورده و در حدود سال ۳۰۰ هجری واقع شده، دیدار اودی یا ازدی است. مرحوم صدوق آن را ازدی آورده که گویا منسوب به قبیله ازد است که قبیله‌ای در یمن بوده‌اند و ازد بن الغوث نام پدر بزرگ آن قبیله بوده و انصار از نسل او هستند.<sup>۱</sup> در نقل مرحوم شیخ اودی آمده که منسوب به اُود است که محلی در دیار بنی تمیم بوده و یا منسوب به اُود می‌باشد که از محال کوفه است.<sup>۲</sup>

به هر حال وی گوید:

در این میان که من طواف می‌کردم و شش شوط<sup>۳</sup> از طوافم را آورده بودم و می‌خواستم دور هفتم را بیاورم ناگاه جمعی که حلقه‌وار در طرف راست کعبه نشسته بودند، توجه مرا جلب

۱. القاموس المحيط ۲۷۴/۱. ۲. معجم البلدان ۲۷۷/۱.

۳. شوط: در لغت یک نوبت به طرف مقصد و غایتی حرکت کردن است.

(المنجد - شاط)

و هر طوافی مرکب از هفت شوط است، یعنی هفت نوبت گردیدن دور کعبه که از حجر الاسود آغاز و به آن خاتمه پیدا می‌کند.

نمودند. در جمع آنان جوانی بود:

شَابٌ حَسَنُ الْوَجْهِ طَيِّبُ الرَّائِحَةِ هَيُوبٌ وَ مَعَ هَيْبَةٍ مُتَقَرِّبٌ إِلَى النَّاسِ، فَتَكَلَّمَ قَلَمٌ أَوْ أَحْسَنَ مِنْ كَلَامِهِ وَلَا أُعَذَّبَ مِنْ مَنْطِقِهِ فِي حُسْنِ جُلُوسِهِ.

جوانی زیبا رو، خوش بو، با هیبت و صلابت که با همه هیبت به مردم نزدیک بود، سخن می‌گفت. خوش‌بیان‌تر و شیرین‌گفتارتر از او ندیده بودم، با حسن جلوس و خوش نشینی که داشت. رفتم که با او سخن بگویم. مردم مرا منع نموده و نهی کردند. از بعضی از آنان پرسیدم: مَنْ هَذَا؟ این آقا کیست؟ گفت:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَطْهَرُ لِلنَّاسِ كُلِّ سَنَةٍ يَوْمًا لِخَوَاصِّهِ فَيُحَدِّثُهُمْ وَ يُحَدِّثُونَهُ. پسر پیامبر خداست که سالی یک روز در جمع خواصش ظاهر می‌شود و با آنان حدیث می‌گوید و آنان هم با او گفتگو می‌کنند.

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، مُسْتَرَشِدٌ أَتَاكَ فَأَرْشِدْنِي هَذَاكَ اللَّهُ. گفتم: آقای من، کسی برای رهجویی و هدایت‌یابی نزد شما آمده، او را رهنمون شوید خدا هادی شما باشد - این جمله را که گفتم آن وجود مقدس - ریگی به من مرحمت نمودند. صورتم را برگرداندم. یکی از آنان که در خدمت حضرت نشسته بود، به من گفت: پسر پیغمبر خدا به تو چه عنایت فرمود؟ گفتم: ریگی مرحمت کردند. دستم را که باز کردم، دیدم سکه و قطعه طلایی است. - برخاستم و از حضور حضرت و آن جمع بیرون رفتم. ناگهان متوجه شدم آن وجود مقدس به من رسیده فرمودند:



ثَبَّتْ عَلَيْكَ الْحُجَّةُ وَ ظَهَرَ لَكَ الْحَقُّ وَ ذَهَبَ عَنْكَ الْعَمَى،  
أَتَعْرِفُنِي؟ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا.

حجت بر تو ثابت و پابرجا شد و حق برای تو آشکار، و کوری و نادانی از تو رخت بر بست و رفت. آیا مرا می‌شناسی؟ عرض کردم: نه به حق خدا. فرمود:

أَنَا الْمَهْدِيُّ، أَنَا قَائِمُ الزَّمَانِ، أَنَا الَّذِي أَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ.

من مهدی هستم، من قائم زمان و مدار و مدیر دورانم، منم آن که زمین را از عدل پر می‌کنم آن گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد. همانا زمین از حجت خالی نمی‌ماند و مردم در فترت - حیرت و سرگردانی و عدم دست رسی به حجت - بیش از روزگاری که بنی اسرائیل در بیابان تیه سرگردان بودند، باقی نمی‌مانند. همانا روزگار خروج من فرارسیده و این امر در گردن تو امانت است تا آن را به برادران و دوستانت که اهل حق هستند، برسانی.<sup>۱</sup>

در این دیدار باز ابتداءً سخن از حسن وجه و زیبایی صورت، طیب رایحه و بوی خوش و هیبت و صلابت، شیرینی بیان و گوارایی گفتار و حسن جلوس و خوش نشینی آن وجود مقدس به میان آمده است. مجموعاً حضرتش را پس از جوانی به پنج صفت توصیف نموده

۱. غیبت شیخ طوسی ۱۵۲، بحارالانوار ۲/۵۲، کمال الدین ۴۴۴ باب ۴۳

است که نسبت به بعضی از آنها در آثار پیشین مطالبی آورده‌ایم. مضاف بر آنها، دیگر نکاتی می‌آوریم.

حسن وجه و زیبایی صورت آن وجه الله چه حسن و زیبایی است که هر کس توفیق تشریفی نصیبش شده از آن سخن به میان آورده و نوعاً همراه با اقرار به این حقیقت بوده که چونان وجه حسنی ندیده و آن سان چهره زیبایی مشاهده نکرده، و همراز با این اعتراف که توان توصیف آن حسن و زیبایی را ندارد. شاید جواب مطلب در همین جمله‌ای که آوردیم، آمده باشد.

جواب این است که آن وجه، وجه الله است، آن هم وجه الهی که مرآت انعکاس و آئینه تجلی همه وجه الله‌هاست؛ آخرین وجه الله است و وجهی است که در سلسله انبیاء از آدم تا خاتم صلوات الله علیهم اجمعین که هر کدامشان در حدّ وجودی خود عنوان وجه الهی داشته‌اند، و از امیرالمؤمنین تا حضرت عسکری علیه السلام که همه وجه الله بوده‌اند، همه آنها در این وجه الله جمع شده و آن چه خوبان همه داشته‌اند، این خوب خوبان به تنهایی دارد. بر این اساس معلوم است که کُمَیْتِ سخن و پای قلم در توصیف و ترسیم حسن و زیبایی چنین وجه الهی لنگ است لنگ؛ وجه الهی که مورد توجه اولیاست:

**أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ.**

اولیاء در عین این که خود از مصادیق وجه اللهند ولی مع ذلک توجّهشان به این وجه الله است.

ای کرده تجلی رخت از دیده هر خوب  
وی حسن و جمال همه خوبان به تو منسوب  
بر صفحه رخساره هر ماه پری روی  
حرفی دو سه از دفتر حُسنَت شده مکتوب  
محبوب ز هر روی به جز روی تو نبود  
خود نیست به هر وجه به جز روی تو محبوب  
بر عکس رخت چشم زیبا نگران بود  
در آینه روی خوش یوسف یعقوب  
محبوب نباشد رخت از «مغربی» ای دوست  
گر خود به خود است از رخ زیبای تو محبوب<sup>۱</sup>

پس از حُسن وجه و زیبایی صورت، طیب رایحه و بوی خوش آن  
خوش بوی وجود را ستوده‌اند که خوب است عزیزان به آن چه در این  
زمینه به مناسبت مراسم روز سوم تا هفتم ولادت آن مولود موعود  
نوشته‌ایم، مراجعه نمایند.<sup>۲</sup>

حسن وجه آن وجه الله همراه با طیب رایحه و بوی خوش بود.  
بوی خوشی که عصاره همه گل‌های گلستان صفاست و طیب رایحه‌ای  
که برگرفته از همه ریاحین بوستان اصطفاست.

آری؛

آن یار کزو خانه ما جای پری بود  
سر تا قلمش چون پری از عیب بری بود  
دل گفت فروکش کنم این شهر به بویش  
بیچاره ندانست که یارش سفری بود  
منظور خردمند من آن ماه که او را  
با حسن ادب شیوه صاحب نظری بود  
اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت  
باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود<sup>۱</sup>

توصیف سومی که در این دیدار از آن جان جانان آمده، هیبت آن وجود مقدس است که از آن با عنوان وصفی هیوب یاد شده است، با این خصوصیت که **مَعَ هَيْبَتِهِ مُقَرَّبٌ إِلَى النَّاسِ**، با آن هیبت و هیمنه ربّانی باز به مردم نزدیک بود؛ همان چه ضرار بن ضمره در توصیف جد امجدش امیرالمؤمنین علیه السلام برای معاویه علیه الهاویه بازگو نموده:

كَانَ وَاللَّهِ فِينَا كَأَحَدِنَا إِذَا أْتَيْنَاهُ... وَ نَحْنُ وَاللَّهِ مَعَ تَقَرُّبِهِ لَنَا وَ قُرْبِهِ مِنَّا لَا نُكَلِّمُهُ لِهَيْبَتِهِ وَ لَا نَبْتَدِيهِ لِعَظَمَتِهِ.<sup>۲</sup>

به خدا سوگند آن حضرت همانند یکی از ما می نمود وقتی به حضورش می رفتیم، و در حالی که به ما نزدیک و ما به او قریب بودیم، به خاطر هیبتش به خود اجازه تکلم با او را نمی دادیم و به

۱. دیوان حافظ از غزل ۱۸۳.

۲. امالی صدوق ۴۹۹ مجلس ۹۱ حدیث ۲، بحار الانوار ۱۴/۴۱.

جهت عظمتش ابتدا به سخن نمی نمودیم.

چرا چنین نباشد در حالی که مظهر همه صفات جمال و کمال حق متعال است.

توصیف چهارمی که از آن حضرت آمده، حسن کلام و عذوبت و شیرینی گفتار است.

چرا چنین نباشد؟! آخر او از جمعی است که کلامشان کلام خداست و زبانشان لسان الله الناطق و حلقومشان حلقوم وحی و قداست و نای و نوایشان نوای و نای حق. لذاست که کلامشان زیباست و حسن گفتارشان جذاب و دل‌نشین و منطقتشان عذب و شیرین. آری، روی او که از چونان جمعی است دیدن دارد و سخن از همچون او بی او شنیدن دارد.

آتش عشق تو در سینه نهفتن تا کی؟

همه شب از غم هجر تو نخفتن تا کی؟

طعنه ز اغیار تو ای یار شنفتن تا کی؟

روی نادیده و اوصاف تو گفتن تا کی؟

چهره بگشای که رخسار تو دیدن دارد

سخن از لعل تو ای دوست شنیدن دارد

اگر ای مه ز ره مهر بیایی چه شود؟

نظری جانب عشاق نمایی چه شود؟

غنچه لب به تکلم بگشایی چه شود؟

همچو بلبل به چمن نغمه سرایی چه شود؟

بی گل روی تو گلزار ندارد رونق  
از صفای تو صفا یافته گیتی الحق<sup>۱</sup>

و آخرین صفت، حسن جلوس آن مجلس آرای بزم قرب است که می‌تواند برای همه ما درس ادب و آموزش احترام باشد. چه حسن جلوسی است؟! چه نشست زیبایی است؟! چه جلسه پرهیمه‌ای که بیننده را تحت تأثیر قرار داده و در مقام توصیف آن برآمده؟!

بزرگ مردی از خواص اصحاب آیت عظیم الشان، مرحوم حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی اعلی الله مقامه برای من نقل می‌کرد:

در طول مدتی که خدمتشان بودم، ندیدم ایشان چهار زانو بنشینند. همیشه جلوسشان دو زانو بود. تنها یک نوبت اتفاق افتاد و آن شب عید فطری بود که در وشنوه - از روستاهای اطراف قم که گاهی در تابستان ایشان به آن جا می‌رفتند - خدمتشان بودیم و به انتظار رسیدن خبر رؤیت هلال نشسته بودند تا شب از نیمه گذشت. ضعف و خستگی بر ایشان عارض شد چهار زانو نشستند.<sup>۲</sup>

آری، چنین ادب و آدابی را پرورش یافتگان مکتبشان دارند که باز هم ایشان نقل می‌کردند:

مرحوم آیت الله بروجردی خیلی مؤدب بودند وقتی در مجلس در

۱. نغمه‌های پیروزی ۴۶، سروده قدسی.

۲. ماسمعت ممن رأیت، جزوه دست نویس مؤلف.

در بحث اجماع اسم امام زمان علیه السلام را می‌بردند می‌لرزیدند گویا خود را در محضر حضرت می‌دیدند. اسماء مقدسه حضرات معصومین و ائمه طاهریین علیهم السلام را بدون سلام و صلوات ذکر نمی‌کردند.<sup>۱</sup>

همچنین، از این جریان استفاده می‌شود گویا در عصر غیبت صغری آن وجود مقدس سالی یک روز در موسم حج برای جمعی از خواص ظاهر می‌شده و آنان از فیض حضورش بهره‌مند می‌شده‌اند و چه بسا چنین امری در آن برهه و زمان ضروری به نظر می‌رسیده همان گونه که کثرت تشرّفات در آن عصر لازم می‌نموده است تا شگ و تردید از بین برود و باب دیدار به کلی مسدود نباشد.

دیگر نکته‌ای که این تشرّف و دیدار دارد، همراهی آن با معجزه و کرامت و لطف و عنایتی است از آن وجود مقدس با اعطای ریگی که به صورت طلا در می‌آید و به اراده آن دلیل اراده الله تغییر جوهر و ماهیت می‌دهد.

### السّلام علیک یا حُجَّةَ الله و دلیلَ إرادتِهِ.

که مجالی برای توضیح این جهت نیست و خوب است عزیزان به آن چه در این زمینه در کتاب جامعه در حرم و سلام بر پرچم افراشته آورده‌ایم مراجعه نمایند.<sup>۲</sup>

دیگر جهتی که در این دیدار چه بسا بیش از همه جهات حایز

۱. ماسمعت ممن رأیت، جزوة دست نویس مؤلف.

۲. جامعه در حرم ۳۱۰، سلام بر پرچم افراشته ۶۷ - ۷۴.

اهمیت و قابل توجه است، جملاتی است که آن وجود مقدس در مقام معرفتی خود فرموده است که دلربایی خاصی دارد و دلبری مخصوصی:

أَنَا الْمَهْدِيُّ، أَنَا قَائِمُ الزَّمَانِ، أَنَا الَّذِي أَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ  
ظُلْمًا وَجَوْرًا.

من مهدی هستم. در حدیثی از حضرت باقر علیه السلام جهت نامیده شدن آن وجود مقدس به این نام چنین آمده است:

فَإِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ لِأَنَّهُ يَهْدِي لِأَمْرِ خَفِيِّ<sup>۱</sup>.

همانا آن حضرت مهدی نامیده شده زیرا که هادی و رهنمون به امری است که مخفی شده و پنهان گردیده است.

من قائم الزمان هستم. گر چه لقب قائم الزمان و قیّم الزمان را بزرگانمان در قائمه القاب حضرت آورده‌اند<sup>۲</sup> ولی توضیحی نسبت به آن نیاورده‌اند. لذا به صورت احتمال عرض می‌کنیم که ممکن است مقصود همان حقیقتی باشد که در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده و بیان‌گر حالت قائم بودن و ایستادن آن حضرت حتی در عوالم قبل می‌باشد.<sup>۳</sup> عنوان قائم الزمان که لقب آن حضرت شده می‌تواند بازگو کننده این حالت در همه زمان‌ها نسبت به آن وجود مقدس باشد. قائم و به پاخاسته زمان و روزگار اوست.

۲. نجم الثاقب ۳۴.

۱. علل الشرایع ۱۶۱.

۳. علل الشرایع ۱۶۰.



و یا با توجه به لقب دیگر که قیَم الزمان است، مقصود این باشد که قیومیت زمان و برقراری دهر و روزگار به اذن قیوم علی الإطلاق با آن وجود مقدس است.

و آخرین جمله‌ای که حضرت در مقام معرفی خود فرموده است، همان جمله‌ای است که چه بسا بتوانیم نسبت به آن ادعای تواتر داشته باشیم: من آن کسی هستم که زمین را از عدل پر می‌کنم آن گونه که از ظلم و ستم مملو گردیده باشد.

توضیح آخرین جمله دیدار را - که فرا رسیدن ایام خروج باشد - با توضیح مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه به پایان می‌بریم. وی گوید:

لَعَلَّ هَذَا مِمَّا فِيهِ الْبِدَاءُ وَ أَخْبَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَمْرِ غَيْرِ حَتْمِيٍّ مُعَلَّقٍ بِشَرْطٍ، أَوْ الْمُرَادُ بِالْخُرُوجِ ظُهُورُ أَمْرِهِ لِأَكْثَرِ الشُّبُعَةِ بِالسُّفَرَاءِ، وَ الْأَظْهَرُ مَا فِي رِوَايَةِ الصَّدُوقِ.<sup>۱</sup>

شاید آن چه حضرت فرموده‌اند از اموری بوده که بداء در آن راه یافته و اخبار حضرت به امر غیر حتمی بوده که معلق به شرطی بوده است - که تحقق نیافته - یا این که مقصود از خروج ظاهر شدن امر آن وجود مقدس برای اکثر شیعه به واسطه سفیران دربار ولایت مدار بوده، و روشن‌تر همان است که در نقل مرحوم صدوق آمده است.

لازم به تذکر است که قسمت پایانی این جریان را مرحوم صدوق

رضوان الله تعالى عليه در کمال الدین چنین آورده است:

وَلَا يَتَّبِعُنِي النَّاسُ فِي فِتْرَةٍ، وَ هَذِهِ أَمَانَةٌ تُحَدِّثُ بِهَا إِخْوَانَكَ مِنْ  
أَهْلِ الْحَقِّ.<sup>۱</sup>

که در این نقل آن چه مایه شبهه و موجب توجیه است دیده نمی‌شود؛ زیرا در این نقل سخنی از سرگردانی بنی اسرائیل و همچنین فرارسیدن روزگار خروج دیده نمی‌شود.

در این غروب غمبار جمعه که این خطوط را می‌نگارم و این سطور را رقم می‌زنم، دو غم، خانه دل و کاشانه سینه‌ام را فرا گرفته. از طرفی تاکی بگوییم، بشنویم، بخوانیم، بنویسیم، و توصیف آن حُسنِ وجه و جیه عند الله و وجه الله را بیاوریم و زیبایی رخسار و شیرینی گفتار و بوی خوش و قامت موزون و سایر کمالات ظاهری و باطنی‌اش را بازگو نماییم و رقم بزنیم و هیچ بویی از آن بوستانی که همه بوهای خوش هستی در آن ذخیره شده، بر مشام جانمان ننشیند، و هیچ خبر و پیامی و رمز و اشارتی از فراسوی پرده‌های استتار فرا روی خود نبینیم، و هیچ غباری از زیر قدم مرکب چاکران دربار ولایت مدارش بر تارکمان ننشیند، و هیچ سخنی از دیار یار به گوشمان نرسد. تاکی و تا چند؟!

**چه باشد اگر زان که تو گاه گاهی**

**کنی سوی افتادگانت نگاهی**

چه خوش باشد از زان که چون من گدا را

نگاهی کند همچو تو پادشاهی

بود «مغربی» را ز اندوه هجران

غمی همچو کوهی تنی همچو کاهی<sup>۱</sup>

از طرفی دیگر می‌اندیشم این جمعه هم گذشت، این آدینه هم رفت، این هفته هم سپری شد، و بر قطر دفتر قیرگون غیبت باز اسبوعی فزوده شد و خبری نرسید. آری؛

بی تو دل در گرو ماتم بود

عصر آدینه سراپا غم بود

در غم هجر تو شب تا به سحر

در دل لاله و گل شبینم بود

همه رعنائی و زیبایی ماه

از ازل با رخ تو همدم بود

ماه و خورشید در آیینه عشق

با تو بودند و دل ماکم بود

از سفر ای گل نرجس باز آ

بی رخت شهد بهاران سم بود

نه من «آشفته» آن روی توام

بی تو افکار جهان درهم بود

بهر بوسه به قدم‌های شما

تا در کعبه گل مریم بود<sup>۱</sup>

گویا چاره‌ای جز اشک نیست، امیدی جز به تیر دعا نیست. گویا باید سوخت و ساخت و بر آتش دل اشک غم ریخت و آب حسرت بارید.

آن قدر با آتش دل ساختم تا سوختم  
بی تو ای آرام جان یا ساختم یا سوختم  
سوختم اما نه چون شمع طرب در بین جمع  
لاله‌ام کز داغ تنهایی به صحرا سوختم  
سوختم از آتش دل در میان موج اشک  
شوریختی بین که در آغوش دریا سوختم<sup>۲</sup>

آری، باید سوخت و با سوز دل دعا کرد و در عصر جمعه همان چه از آن ناحیه سامیه رسیده با عجز و لابه و آه و ناله عرض نمود:

اللَّهُمَّ أَعِزَّنَا نَصْرَهُ، وَ مَدَّنَا فِي عُنُقِهِ، وَ زَيَّنَّا الْأَرْضَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ...  
اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِي مَا امْتَحَنِي مِنْ دِينِكَ، وَ أَخِي بِي مَا بَدَّلَ مِنْ كِتَابِكَ، وَ أَظْهِرْ بِي مَا غَيَّرَ مِنْ حُكْمِكَ...  
اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ، وَ هُدِّ بِرُكْنِهِ كُلَّ بِدْعَةٍ، وَ اهْدِمْ بِعِزِّهِ كُلَّ ضَلَالَةٍ، وَ اقْصِمْ بِي كُلَّ جَبَّارٍ، وَ أَخْمِدْ بِسَيْفِهِ كُلَّ نَارٍ، وَ أَهْلِكْ بِعَذْلِهِ جَوْرَ كُلِّ جَائِرٍ، وَ أَجْرِ حُكْمَهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ، وَ أَدَلِّ

۱. آدینه‌ها بی تو ۵۲.

۲. دیوان رهی معیری ۹.

### بِسُلْطَانِهِ كُلِّ سُلْطَانٍ...

بارالها نصرتش را عزیز دار، و عمرش را طولانی گردان، و زمین را به یمن وجودش زینت بخش...

بارالها، آن چه از دینت محو شده به وسیله آن وجود مقدس تجدید نما، و آن چه از کتابت تبدیل شده زنده گردان، و آن چه از حکمت تغییر یافته ظاهر نما...

بارالها، هر ظلمتی را به نور او روشنی بخش، و هر بدعتی را به رکن محکم و پایه متین او به لرزه درآور، و هر ضلالتی را به عزت ویران ساز، و همه جباران را به وسیله او شکست ده، به شمشیرش هر آتشی را خاموش کن، و به عدلش هر جوری را نابود، و حکمش را بر هر حکمی غلبه بخش، و با سلطنت و قدرت او همه ارباب سلطنت و قدرت را ذلیل گردان!

آمین یا رب العالمین

غروب روز جمعه بیست و هشتم

شعبان المعظم ۱۴۲۷

۱۳۸۵/۶/۳۱

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

## کتابنامه

در این نوشتار پس از قرآن کریم از این کتابها بهره برده‌ایم:

- |                                      |                      |
|--------------------------------------|----------------------|
| آشفتة تهرانی                         | آدینه‌ها بی تو       |
| شیخ صدوق - محمد بن علی بن بابویه     | الامالی              |
| محمد حسین الاصفهانی                  | الانوار القدسیة      |
| علامه مجلسی - محمد باقر بن محمد تقی  | بحار الانوار         |
| سید هاشم بحرانی                      | تفسیر البرهان        |
| ناصر الدین ابی سعید عبدالله البیضاوی | تفسیر بیضاوی         |
| شیخ طوسی - محمد بن الحسن             | تهذیب الاحکام        |
| عبدالله مامقانی                      | تنقیح المقال         |
| سید مجتبی بحرینی                     | جامعه در حرم         |
| سید بن طاووس - رضی الدین علی بن موسی | جمال الاسبوع         |
|                                      | دیوان حافظ           |
|                                      | دیوان حزین لاهیجی    |
|                                      | دیوان رهی معیری      |
|                                      | دیوان شمس اصطهباناتی |

دیوان شمس تبریزی

دیوان شمس مغربی

دیوان شهودی - جزوه خطی

دیوان صائب

دیوان فیض کاشانی

دیوان فیض هندی

دیوان قآنی

دیوان همام تبریزی

الذریعة ای تصانیف الشیعة

رجال نجاشی

سلام بر پرچم افراشته

العبقری الحسان

علل الشرایع

الغیبة

الغیبة

فرهنگ عمید

الفصول الفخریه

القاموس المحيط

کافی - اصول

کلیات اشعار و آثار شیخ بهایی

کلیات سعدی

کمال الدین

الشیخ آغا بزرگ الطهرانی

احمد بن علی بن العباس النجاشی

سید مجتبی بحرینی

علی اکبر نهاوندی

شیخ طوسی - محمد بن الحسن

شیخ طوسی - محمد بن الحسن

محمد بن ابراهیم النعمانی

حسن عمید

جمال الدین احمد بن عنبه

محمد بن یعقوب الفیروزآبادی

محمد بن یعقوب کلینی

شیخ صدوق - محمد بن علی بن بابویه

گردآوری: علی اکبر پیروی

گل نرگس

لغت نامه دهخدا

سید مجتبی بحرینی

ماسمعت ممن رأیت - جزوه دست نویس

علامه مجلسی - محمد باقر بن محمد تقی

مرآة العقول

علی نمازی شاهرودی

مستدرکات علم الرجال

شیخ طوسی - محمد بن الحسن

مصباح المتهدد

شهاب الدین یاقوت بن عبدالله الحموی

معجم البلدان

محدث قمی - عباس بن محمد رضا

مفاتیح الجنان

لویس معلوف

المنجد

میرزا حسین نوری

نجم ثاقب

گردآوری: محمود اکبرزاده

نغمه‌های پیروزی

ابوالحسن مرندی

نور الانوار

نهج البلاغة



## سایر آثار مؤلف در همین زمینه

سوگند به نور شب تاب - شرح دعای شب نیمه شعبان  
سلام بر پرچم افراشته - شرح سلام‌های زیارت آل یس  
تورا گواه می‌گیرم - شرح یک دوره اعتقادات در زیارت آل یس

حدیث قبل از میلاد

حدیث شب میلاد

حدیث بعد از میلاد

حدیث پنج سال کودکی

حدیث غیبت و سفارت

حدیث دو سفیر - پدر و پسر

حدیث سرداب

حدیث سفیران - سومین سفیر

حدیث آخرین سفیر

حدیث دیدارها - دیدار در کربلا

و به زودی ان شاء الله

حدیث پسران مهزیار

## و در دیگر زمینه‌ها

جامعه در حرم - شرح زیارت جامعه کبیره

با پسر در سکرات مرگ

ده پگاه با پیکر

لباس نادرخته و نماز بی حمد و سوره

ملک نقاله

خانه دو متری

شهر خاموشان و دیار باهوشان

سرای بیم و امید

اتاق امتحان

## و به زودی ان شاء الله:

خواب نوعروس

این جا مدینه است

این جا مکه است

این جا مشاعر است